

۲۱

سرطان ۱۳۹۳
(جولای ۲۰۱۴)

همبستگی

نشریه حزب همبستگی افغانستان



حقانیت شعار

«رای از شما، انتخاب از امریکا»

بار دگر ثابت شد!

صفحه ۱۷



همبستگی

صاحب امتیاز: حزب همبستگی افغانستان

مدیر مسئول: سید محمود همرمز

شماره تماس: ۰۰۹۳-۷۷-۳۷۶۱۷۷۷

شماره جواز: ۸۷

در این شماره:

مطبوعات افغانستان،

- ۱..... موثرترین حربه امریکا و نوکرانش
- ژمن هنرمند نینواز چی مرییتوب ته بی نه وویل
- ۹..... او په میړانه بی ژوند له لاسه ورکړ.....
- حقانیت شعار «رای از شما، انتخاب از امریکا»
- ۱۷..... ثابت شد
- ۲۲..... فلسطین، راه باید جست!
- ۲۵..... حمایت پدرخوانده از پسر ناراضی اش
- ۲۹..... افشار د تنظیمونو له خوږډډ څخه شل کاله وروسته.....
- حاجی ملک محمدالدین،
- ۳۱..... از مبارزان واقعی فراه به جاودانگی پیوست
- «جان کیو»، فلمی از وضعیت واقعی
- ۳۴..... «سرزمین آزادی‌های فردی»
- غلام رسول: اگر کار پیدا نکنم،
- ۴۰..... مجبور به دزدی می شوم
- ۴۳..... از ناسیونال راسیسم تا مافیای عظیم بین‌المللی

نویسنده: فرزاد

مطبوعات افغانستان، موثرترین حربه امریکا و نوکرانش



مایکل کلدرون
(Michael Calderone) به
تاریخ ۳۰ جنوری ۲۰۱۳ در
روزنامه «هافنگتن پست»
نوشت:

«از سرنگونی دولت
طالبان در عملیات
نظامی تحت رهبری
امریکا چند ماه بعد از

حادثه یازدهم سپتامبر، نهادهای دولت امریکا و سازمان‌های
جهانی کمک‌دهنده صدها میلیون دالر را به افغانستان واریز
کردند تا صنعت رسانه‌ای افغانستان را راه‌اندازی نمایند.»

او از زبان سخنگوی USAID نوشت:

«با تشخیص نقش حیاتی‌ای که رسانه‌های آزاد و معلومات در یک جامعه آزاد و دموکراتیک ایفا می‌کند، یو.ایس.اید و وزارت خارجه امریکا ۱۶۶ میلیون دالر را برای رشد مطبوعات افغانستان تخصیص داد.»

چنانچه در قسمت اول این مقاله نوشتم، امریکا مطبوعات را همچون سلاحی در جنگ‌های زورگویانه‌اش به کار می‌بندد. به همین دلیل، «جامعه آزاد و دموکراتیک» بهانه‌ای شد برای امریکا که بی‌شمار رسانه‌ها را در افغانستان به‌مثابه بازوی تبلیغاتی‌اش جهت «جنگ روانی» و گول‌زدن مردم افغانستان به کار گیرد. در کشوری که اکثریت آن بی‌سواد بوده و جز همین رسانه‌های دروغگو و عوام‌فریب راهی برای کسب معلومات ندارند، امریکا توانست سود عظمی را از این بلندگوهایش ببرد. بدون این وسایل، ناممکن بود که امریکا و ناتو بتوانند اشغال کشور را «همکاری و دوستی» وانمود ساخته جنایات و پلییدی‌های شان را پنهان نگه‌دارند.

«مویی گروپ» سعد محسنی با داشتن تلویزیون «طلوع» و چندین چینل رادیویی و تلویزیونی و موسسات تولیدی (پرودکشن‌ها)، هسته مرکزی دستگاه تبلیغاتی امریکا در کشور را تشکیل می‌دهد که به‌صورت رسوا و بی‌شرمانه به زبان امریکا و نوکرانش بدل گردیده‌است. این شبکه که پول‌های هنگفتی به دست می‌آورد، با «نیوز کارپوریشن» روپرت مردوک، سلطان رسانه‌ای جهان، رابطه تنگاتنگ داشته، تعدادی از متخصصان رسانه‌ای و «مدیریت افکار عامه» خارجی گردانندگان پس‌پرده آن را تشکیل می‌دهند. در ۵ جولای ۲۰۱۰، نشریه «نیویارکر» به قلم کین اولیتا بر بخشی از رازهای پنهان سعد محسنی روشنی انداخته‌است.

تعدادی از برنامه‌های «طلوع» به‌صورت علنی به فرمایش و تمویل یو.ایس.اید تهیه و نشر می‌گردند. برنامه‌هایی چون «هی میدان طی میدان»، «باغچه سم سم» و یا درامه‌هایی چون «بین من و تو»، «عقاب ۴»، «کماندو»، «رازهای این خانه» و چندین درام و برنامه دیگر، همه ساخته و پرداخته سفارت امریکا در کابل اند برای اهداف مشخص تبلیغاتی شان. وزارت خارجه امریکا در

	
عبدالرشید دوستم	تلویزیون آینه
	
عبدالرشید دوستم	تلویزیون بانور
	
برهان‌الدین ربانی	تلویزیون نور
	
محمد صفق	تلویزیون راه فردا
	
شیخ صفحی	تلویزیون نعمن
	
مطاحمد	تلویزیون میثرا
	
کریم خلیلی	تلویزیون نگاه
	
شهنواز میر	تلویزیون میران
	
عارف نوری از شورای نظار	تلویزیون نورین
	
مهدرب رسول سہاب	تلویزیون دعوت
	
امان‌الله خان	تلویزیون خورشید

ویب‌سایتش، همیشه تلویزیون «طلوع» را به مثابه مثال برجسته دستاوردهایش در بخش مطبوعات تذکر می‌دهد. مثلاً در بخش «واقعیاتی در ارتباط با کوشش‌های وزارت امور خارجه و آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده در حمایت از آزادی مطبوعات» (۲ می ۲۰۱۴) می‌خوانیم:

«موضوع شایان ذکر آنکه تأمین سرمایه اولیه از جانب USAID برای تلویزیون "تولو" یک منبع محبوب اخبار مستقل است، به تولو امکان داده است تا تلویزیون غیردولتی در اختیار دو سوم جمعیت کشور قرار دهد.»

متن عیناً از سایت فارسی وزارت خارجه امریکا نقل شده که "طلوع" را با همین املا نوشته است! یو.ایس.اید همه ساله تحقیقات و سروی‌هایی در مورد کارکرد رسانه‌های افغانستان انجام می‌دهد. در گزارش مفصلی که تحت عنوان «رسانه‌های افغانستان در ۲۰۱۰» به تاریخ ۱۳ اکتوبر ۲۰۱۰ انتشار داد، گفته می‌شود که یو.ایس.اید در سال ۲۰۰۳ مبلغ ۲۲۸ هزار دالر برای راه‌اندازی رادیوی «آرمان اف.ام» به سعد محسنی پرداخت نمود و یک سال بعد، دو نیم میلیون دالر را برای خرید تجهیزات و سایر زیرساخت‌های «تلویزیون طلوع» هزینه نمود.

در گزارش یادشده ضمناً گفته می‌شود که این تنها یو.ایس.اید نیست که در بخش رسانه‌ها پول واریز کرده‌است، کمسیون اروپا، اداره توسعه بین‌المللی انگلستان، انستیتوت گویتیه و هنریش

بول آلمان، نهادهای مختلف فرانسوی و موسسات غیردولتی مختلف دیگر نیز هر کدام در ساحة مطبوعات افغانستان سرمایه گذاری نموده اند. «طلوع» که زیر نام شبکه «آزاد» و «بی طرف» فعالیت اغواگرانه دارد، عملاً یک شبکه سیاسی است که حتا BBC Media Action در یک گزارش در مارچ ۲۰۱۲ در مورد می نویسد:

«آسیب پذیری موبی بیشتر سیاسی است تا مالی. این شبکه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ از وزیر خارجه قبلی عبدالله عبدالله حمایت نمود.... از مرحوم ریچارد هالبروک نماینده سابق امریکا در افغانستان و پاکستان نقل شده که گفته بود محسنی فقط یک مرد رسانه آزاد نیست، او شخص جذاب و کارفرمای کارازماتیک است. او عمیقاً و به صورت ژرفی در درامه سیاسی با حامد کرزی درگیر است.»

در گفتگو با کارلو انجیریر از شبکه «ان.بی.سی نیوز» (۷ اپریل ۲۰۱۴)، سعد محسنی اعترافی دارد که دلیل حمایت بنگاه تبلیغاتی او از جنایت کاران طی یک دهه گذشته را روشن می سازد:

«کار ما تنها تولید نیست، باید سیاستمداران و جنگسالاران را خوش نکه داریم، با پولیس کار کنیم، از طالبان و تروریست‌ها جلوگیری.»

این تنها «طلوع» نیست که با دالر امریکا به میدان آمده، اکثر تلویزیون‌ها، رادیوها و خبرگزاری‌های افغانستان از سفارت امریکا جیره دریافت می کنند. به طور مثال، «خبرگزاری پژواک» که به آن «بزرگ ترین خبرگزاری مستقل افغانستان» لقب داده اند، براساس گزارش روزنامه «هافنگتن پست» (۳۰ جنوری ۲۰۱۳) «با حمایت مالی یو.ایس.اید امریکا راه اندازی شد.»

رادیو تلویزیون «آریانا» از «الحاج انجیریر سناتور احسان الله بیات» بازوی دیگر تبلیغاتی امریکاست که در پس پرده، حمایت و راهنمایی زلمی خلیلزاد را با خود دارد. این چینل اگر از یکسو کار شخصیت سازی بیات را به عهده دارد، از جانب دیگر بی پرده نقش زبان و حامی کاخ سفید را بازی می کند. ارتباط بیات با استخبارات امریکا و راه اندازی شبکه «افغان بیسیم» منحصراً آله

جاسوسی سی.آی.ای بحث جداگانه‌ای است که در نوشته دیگری به جزئیات آن خواهیم پرداخت.

دولت امریکا غیر از داشتن «رادیو آزادی» و «صدای امریکا» به‌مثابه چینل‌های تبلیغاتی‌اش در افغانستان، ده‌ها میلیون دالر را برای راه‌اندازی رسانه‌های «افغانی» با خط امریکایی به مصرف رسانید، تا به گفته خود شان «عملیات به‌دست آوردن قلب و ذهن افغان‌ها» در کشور ما را به پیش برند. تمویل این مطبوعات و رشد سرسام‌آور کمی آن‌ها نه به خاطر منافع ملت ما و نه هم به حساب علاقه امریکا به «آزادی بیان و مطبوعات» در افغانستان بود، بلکه این بنگاه‌ها را به خاطر «جنگ روانی» جهت پیاده‌نمودن بی‌دردسرت‌ر برنامه‌های تجاوزی‌اش در کشور ما نیاز داشت.

«هیئت ریسه سخن‌پراکنی» یا BBG یک سازمان دولتی امریکا است که وظیفه نظارت از رسانه‌های تمویل‌شده دولت آن کشور را به عهده دارد و در افغانستان بررسی «رادیوی آزادی» و «صدای امریکا» را به پیش می‌برد تا میزان کارآیی آن‌ها را در جنگ تبلیغاتی‌اش تثبیت نماید. این سازمان در مارچ ۲۰۱۰ نتیجه بررسی‌اش را انتشار داده، از کارکرد آن‌ها به مقامات وزارت خارجه اطمینان داد. این بررسی در ضمن پیشنهاداتی را تقدیم نمود که از جمله باید پنجمصد هزار پایه رادیو به مناطق دورافتاده افغانستان رایگان توزیع گردد تا تعداد شنوندگان افزایش یابند. نقش این سازمان در جنگ تبلیغاتی و روانی امریکا به حدی است که دولت اواما در سال مالی ۲۰۱۵ از کانگرس بودجه ۷۲۱ میلیون دالری برای آن تقاضا نموده‌است.

در افغانستان رسانه آزاد به معنی واقعی کلمه وجود ندارد. اکثر آن‌ها حزبی و تنظیمی‌اند و با گرفتن دالر از این و آن منبع خارجی و حتا استخبارات خارجی، منحیث وسایل تبلیغاتی اهداف خاص را پیش می‌برند. به طور نمونه: «آیین» و «باتور» از دوستم، «نور» از حزب جمعیت، «راه فردا» از محقق، «تمدن» از شیخ آصف محسنی، «میترا» از عطاء، «نگاه» از کریم خلیلی، «وطن» از شهناز تنی، «نورین» از شورای نظار به سرکردگی عارف نوری، «دعوت» از سیاف، «خورشید» از امان‌الله گذر، «کوثر» از آیت‌الله تقدسی، «آرزو» از کمال نبی زاده و ... به همین صورت تلویزیون‌های «شمشاد»،

«کابل نیوز»، «ژوندون» و «گربت» منعکس کننده افکار اخوانی حزب اسلامی اند. کود کانه خواهد بود که اگر این رسانه‌های گروهی را در قالب رسانه‌های آزاد برشماریم.

این تنها امریکا نیست که جلودار مطبوعات افغانستان می‌باشد. دولت‌های منطقه نیز هر کدام نوکران شان را با اسلحه رسانه‌ای مسلح کرده‌اند. ایران چندین چینل تلویزیونی و متعدد روزنامه و نشریه را تمویل می‌کند، به همین صورت دولت پاکستان بخشی را در چنگ دارد و از آن برای منافع خود سود می‌برد. حتا دولت ترکیه با تمویل و کمک تخنیکی به دوستم، بر چندین چینل تلویزیونی آن دست بالا دارد. اما پولی که به این رسانه‌ها واریز می‌شود آن چنان مخفیانه صورت می‌گیرد که متاسفانه نمی‌توان مقدار آن را در جایی دریافت.

در ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۳، امرالله صالح بعد از این که در یک جنگ زرگری با همتایش محمد محقق درگیر شد، در صفحه فیسبوکش فاش نمود:

«جناب استاد محقق... من مانند شما لقب تقلبی استادی

ندارم. من مانند شما تلویزیونی که مصارف آنتن‌هایش را

یک سازمان استخباراتی و معاش مامورین‌اش را سازمان

استخباراتی دیگر بدهد ندارم....»

امریکا هیچ علاقمندی به دموکراسی و جامعه آزاد در کشور ما ندارد، بلکه این مبالغ‌هنگفت را در رسانه‌های افغانستان سرمایه‌گذاری نمود تا جلو آن‌ها را در چنگ داشته، برای بردگی عمیق‌تر ملت ما از آن سود برد.

امرالله صالح در «مناظره کابل»، «تلویزیون یک» (۲۱ می ۲۰۱۴)، در دفاع از کارکردهای کرزی «آزادی رسانه‌ها» را دستاورد بزرگ او خوانده گفت: «اگر کرزی به امریکایی‌ها می‌گفت که من رسانه‌های آزاد را نمی‌گذارم، آنها هیچ کاری نمی‌توانستند.» رسانه‌ها همانقدر برای امریکا مهم اند که تانک و توپ و طیاره‌های بدون سرنشین. بناً ادعای امرالله صالح پوچ است و مثل این است که اگر کرزی از امریکا می‌خواست که وارد افغانستان شوید اما بدون تجهیزات جنگی تان، آنان می‌پذیرفتند! واقعیت این است که کرزی به‌مثابه دست‌نشانده امریکا نمی‌توانست در برابر رسانه‌ها بایستد، این وسیله اغوای

مردم را امریکا و متحدانش بر او تحمیل نمودند، چون بدون آن‌ها نمی‌توانستند به آسانی ملتی را زیر سلطه‌اش نگاه‌دارند. یک درجن به اصطلاح «کارشناس» و «تحلیلگر» که دیگر دیدن چهره‌ها و شنیدن تحلیل‌های ضدملی‌شان در این و آن تلویزیون حال انسان را به هم می‌زند، در پس پرده از سوی نهادهای استعماری جیره دریافت می‌کنند.

این تصادفی نیست که طی بیش از یک دهه گذشته نیم عمر احمد سعیدی، سید مسعود، وحید مزده، یونس فکور، معین مرستیال، شکرپه بارکزی، جاوید کوهستانی، محمود صیقل، فوزیه کوفی، آذرخش حافظی و یک مشت دیگر از این قماش «کارشناسان» در استدیوهای این و آن رسانه افغانستان تیر شد و سروکله‌شان بدون مبالغه هر روز از این و آن تلویزیون پیداست. اینان لشکر تبلیغاتی امریکا اند که وظیفه دارند همیشه در خدمت بوده، ذهن مردم را به مسیری هدایت کنند که برنامه‌های اشغالگران نیازمند آن است. سروصدهای کرکننده و یک‌جانبه در مورد ضرورت امضای پیمان استراتژیک با امریکا و در این اواخر شیرین‌زبانی در مورد مسخره‌ترین و پرتقلب‌ترین انتخابات دنیا و آن را «حماسه» و



تلویزیون شمشاد



حزب اسلامی افغانستان



تلویزیون ژوندون



تلویزیون کابل نیوز



تلویزیون گربت

«انقلاب اجتماعی» و چه و چه نامیدن‌ها توسط این جمع تحلیلگران و یترین امریکا، ثابت می‌سازد که این عناصر فقط وظیفه دارند کار شستشوی افکار عامه به نفع برنامه‌های غارتگرانه و خاینانه امریکا و غرب را در کشور به پیش برند.

در رسانه‌های افغانستان از «اصول ژورنالیستی»، «اصل بی طرفی» و «توازن» و دیگر معیارها خبری نیست. تمامی آن‌ها از خط فکر خاصی نمایندگی نموده، با چنگ انداختن به مبتذل‌ترین شیوه‌ها به عوام فریبی، قوم‌گرایی، اختلافات مذهبی و شایعه‌پراکنی مشغول اند.

از آنجایی که مالکان اکثر اینان جنگسالاران و زورمندان اند، هیچ کدام خود را به قانون نیز پایبند نمی‌دانند، چون طبق روال معمول ده ساله، اینان در برابر محاکم کشور از مصونیت کامل برخوردار اند.

تمام این مسایل باعث شده که مردم نسبت به رسانه‌های افغانستان اعتماد شان را از دست داده و بخصوص از برنامه‌های خبری و سیاسی شان که یکنواخت و معمولاً مغایر با حقایق جامعه اند، شدیداً منزجر شوند.

تعدادی از اینان با روی آوردن به برنامه‌های سرگرمی و سریال‌های مبتذل هندی و ترکی و کوریایی، می‌کوشند بینندگان را جلب کرده توجه مردم و بخصوص جوانان را از مسایل حیاتی‌تر جامعه به سوی دیگری منحرف نمایند. در قسمت بعدی این نوشته روی سانسور پنهان و شیوه‌های مختلف عوام‌فریبی در رسانه‌های افغانستان خواهم نوشت.

بقیه از صفحه ۵۱

از ناسیونال راسیسم.....

برای یک هلندی فاشیست تیم نارنجی پوش هلند نقش نیروی دریایی هلند را ایفا می‌کند که در دوران استعمار توانسته بود به مناطق مستعمره در آن طرف دنیا دست پیدا کند و برای دیگر کشورها هم همینطور. در شرایطی که امکان جنگ و استعمار در شکل سابقش وجود ندارد ورزش فوتبال به عرصه‌ای برای نمایش اقتدار سیاسی و هژمونیک دولت‌های بورژوا ناسیونالیست تبدیل شده‌است.

لیکونکی: همزم | ژباړونکی: ذکریا

ژمن هنرمند نینواز چی مریتوب ته یی نه وویل او په میړانه یی ژوند له لاسه ورکړ



فضل احمد ذکریا
(نینواز) په ۱۳۱۲ کال
د کابل یکه توت کی د
محمدزیانو په یوې شتمني
کورنی کی زیږیدلی وه. پلار
بی د پوهني او بهرنیو چارو
وزیر په توگه دنده سرته
رسولی، د شاهي کورنی له
مهمو سیاستوالو او لیکوالو

څخه شمیرل کیده چی د فیض محمد کابلی په نوم ئی شعرونه هم
ویل. نینواز نه یواځی د کورنی واک او تجملی ژوند خپلی خوا ته جلب

نه کړ، بلکه هغه چې ټولنيز توپيرونه پخپل ټول وجود لمس کړی وه د هغه ژوند ئی بلي خوا ته واړوه. په يو داسی خاکساره او انسان دوست شخصیت بدل شو چې د ژوند تر وروستی سلگی په همدی لار روان و. نینواز د خپل اوچت استعداد په درلودلو سره خپلې لمړنۍ هنري زده کړی د ماشومتوب په وخت کی تر لاسه کړی او په ځوانی کی د خپلې کورنۍ له مخالفت سره سره د ارواح بناد استاد هاشم تر لاس لاندی په شاگردې کبیناست، د موسیقې هنر او طبله ئی په مکتبی توگه زده کړه. هغه تر دي وخت پوری د استقلال په لیسه کی زده کوونکی وه، د خپل بنوونځي د درسونو څنک کی په مسؤلانه توگه موسیقې اوریدله او شعرونه یی ویل په همدی دوره کی ئی د بنوونځي د موسیقې گروپ جوړ کړ. د افغانستان د آزادی د څلویښتمې کالیزی په ویار چی په هغه وخت کی په شاندارو مراسمو لمانځل کیده د «قوم افغان افتخار آسیا / عسکر سنگین وقار آسیا» تصنیف، کمپوز او چمتو کړ چی د ټولو پام ئی ځانته واړوه.

ځواکمن عشق او ژمنه له فضل احمد ذکریا څخه یو ستر هنرمند او سندرو جوړوونکی د «نینواز» په نوم رامنځ ته کړ، په کلونو کلونو د موسیقې لپاره د هغه زیار او هڅه د دی لامل شوه چی په افغانستان کی دغه هنر د دربار له منگولو خلاص شي له نوې رنگ او بوي سره د ښار او کلیو لارو، کوڅو ته مخه خلاصه کړی.

د دولسم ټولگي له فراغت وروسته نینواز د کابل پوهنتون د حقوقو او سیاسی علومو پوهنځي ته لار پیدا کړه، له همدغې ځانگې څخه ئی تحصیلي مدرک تر لاسه کړ. نینواز د هیواد د ننه او بهر په لوړو چوکيو کی په دندو وگمارل شو، خو هیڅکله دندي د موسیقې په برخه کی د هغه د پرمختگ خنډ نشوې. هغه چی په ټولنه کی د هنر اغیزه په ښه توگه درک کړی وه په بی پروایی سره د تعصبي ټولني او متکبرو اشراف زاده گانو په وړاندی د مبارزې ډگر ته ورننوته او د افغانې موسیقې لپاره ئی بريالیتوب تر لاسه کړ.

فقید ظاهر هویدا ددی سوال په ځواب کی چی: «د ټولو ستونځو په منځ کی کوم شخص ستاسی د تداوم په هکله د تشویق او لارښوونی په برخه کی تر ټولو زیات نقش درلود؟» وویل:

«شهید فضل احمد ذکریا نینواز له همهغه پیل خخه په جشنونو او د معلم د ورځې د لمانځلو په کارونو کې زموږ رهبرې او لارښوونه کوله نینواز چې پوه هنرمند او آزاد انسان وه، خپل پلار سره یې هم د هنرې کارونو د مشغولتیا په هکله جنجال درلود ځکه ښاغلي ذکریا چې کوم مقام، نوم او شهرت درلود نه یې غوښتل چې ځوي ئی د مثال په توګه اکوردیون غاړی کی واچوی یا مثلاً ساربان ته اهنگ جوړ کړی، خو هغه په «ښارې نندارې» کی چې د منډوې د ډنډ تر څنګ ئی موقعیت درلود له «سید مقدس نگاه» سره چې هم سید وه هم واقعاً مقدس او هم د اغېزناک دید خاوند وه. د فردوس جنت د ورله نصیب وی - د موزیک او نمایشنامو په برخه کې همکارې درلوده او پخپله ئی په ډرامو کې اکوردیون غبراوه»



د یو شمیر زیاتو هنرمندانو لکه ساربان، احمد ظاهر، مهوش، اولمیر، میرمن پروین، احمد ولي، هنگامه، حسیب دلنواز، سلما، اکبر رامش، ژيلا، رخشانه او نورو محبوبو هنرمندانو شهرت او محبوبیت پرته له شک څخه د هغه د زړه پوری اهنگونو له کبله وه کوم چې د نینواز له خوا جوړ شویوو.

نینواز چې پخپل رسالت پوه وو د لمړی ځل لپاره د خپلی جوړی کړی سندرې «من نینوازم» له مخی کابل رادیو ته لار پیدا کړه. لمړي هغه د خپل متواضع شخصیت له کبله د خپلو ټولو همکارانو او دوستانو تر منځ د درناوې ځای تر لاسه کړی وه، دویم څرنګه چې هغه په سندرو جوړولو، د ترانو په تصنیف او د موسیقې الآتو په غبرولو

کی ډیر برلاسی د هنرمندانو او هنریالو توجه ئی ځانته جلب کړه. د یو شمیر زیاتو هنرمندانو لکه ساربان، احمد ظاهر، مهوش، اولمیر، میرمن پروین، احمد ولي، هنگامه، حسیب دلنواز، سلما، اکبر رامش،

ژیلا، رخشانه او نورو محبوبو هنرمندانو شهرت او محبوبیت پرته له شک خخه د هغه د زره پوری اهنگونو له کبله وو کوم چی د نینواز له خوا جوړ شویوو. استاد ارمان چی هم د نینواز اهنگونه اجرا کړیدی داسی وایی: «د نینواز اهنگونه ټول نوې او بکر دي.»

خلیل الله خلیلی د دربارې شاعرانو له ډلې خخه یوه پیژندل شوي خیره ده کوم چی په وروستیو کی د تنظیمې خوکانو په پښو کی پریوت دی. کله چی د نینواز خلاق استعداد په هنر، موسیقی اوشعر پیژندنه کی ولید، د شعرې ارادت له مخی ئی هغه ته دغه شعر ډالی کړ:

«آنچنان کردی ز سوز و ساز خود محشر بپا
 کز نیستان دلم شد عالم دیگر بپا
 نغمهء تو، نالهء تو، سوز تو، آواز تو
 هر یکی در رگ رگ من کرد صد آذر بپا
 سوختم از ناتوانی مشت خاکستر شدم
 کیست جز تو تا کند آتش ز خاکستر بپا»

د تل یاد نینواز تل پاتی هنري نقش او ځنکړتیاوی هلته او دلته خپرې شویدی، خو د هغه د شخصیت، د آزادی د لاری مبارز په توگه خه ویل شوی ندی. نینواز د خپل وخت د فاسدو واکمنو خخه د ژور درک او کرکی له مخی د هیخ رژیم تر فشار لاندی رانغی د هغوی غوښتنو ته یی سر ټیټ نکړ. او خپل هنر ئی د خلکو ضد فاسدو رژیمونو ته وړاندی نکړ د وخت زر او زور ته تسلیم نشو.

د غوایی د اوومې بدمرغې او کرغیرنې کودتا سره ئی په ښکاره توگه خپل مخالفت په ډاگه کړ او په تندو ویناو ئی «خلقی» رژیم گوډاگی او سړي خور پیژانده، لکه چی ویل کیږی د احمد ظاهر د مرگ توطئه ئی له ټولو دسیسو سره په یو عام محضر کی برېښه کړه کوم شې چی وینې خښکونکی دښمن د هغه له مخی په ښه کړ. نینواز کولای شول چی د ژوندي پاتی کیدو لپاره د وینې تویونکو پېښو خخه په سادگي سره تیر شی د جنایتکارانو لاسونه ښکل کړی، د وینې تویوونکی کودتایی رژیم په ثنا ویوونکی بدل شی لکه مسحور جمال، فرهاد دریا، امیرجان

صبورې، فرید رستگار او نورو لسگونو دربارې هنرمندانو په شان د خلکو په تویه شوو وینو په چوپتیا سره د لویدیځ به لور والوزي خو نینواز په ډیر ویاړ سره د خپلو ملگرو په څنگ کی مرگ تر تسلیمیدو غوره وباله. نینواز د خپل وخت له ستونزو سره سره هنرمندان پخپل غیر کی وروزل، هغه تر شپږ سوو زیات آهنگونه کمپوز او غوره شعرونه سندرغاړو ته ډالی کړل چی د هغوی د شهرت لامل وگرځیدل. خو هیڅکله ئی چاته د تمې (طمعی) لاس اوږد نکړ، د خپل شهرت او



نینواز د پولیسو د اکادمي ارکستر ته پداسی حال کی لار ښوونه کوی چی احمد ولی او هنگامه سندری وایی

محبوبیت له کبله مغرور نشو. کله چی د موسیقي هنر له خلکو څخه په جلا لار روان و نینواز د خلکو د پوهاوی لپاره چی ډیرو کړاونو او ټولنیزو ستونزو سره مخامخ و د موسیقي هنر د هغوی د درمان لپاره اغیزناکه لار وگڼله.

له همدی کبله د هغه لپاره د موسیقي د اصیل هنر زرغونیدل او پراخیدل عمدگي پیدا کوله چی د ځینو هنرمندانو لکه استاد بریښنا، ترانه ساز، هویدا، ځلانده، سرمست، ساربان، احمد ظاهر او د افغانستان د نورو غوغا پاروونکو غبرونکو په مرسته ئی د سیمي هیوادونو کچی ته لوړه کړه. د اندونو او افکارو بدلون او راکړه ورکړه او د هنرې ظرفیتونو لوړیدل هغه وخت چټک شول چی په ۱۳۵۳ کال کی نینواز په رسمی توگه د اطلاعاتو او کلتور وزارت کی په دنده وگمارل شو.

سربیره پر دی باید ووایو چی ارواح بناد نینواز د لاربنسوونی او نه ستری کیدونکو هلو خلو په بنسټ د زړه پوری سندرو په قالب کی احمد ظاهر خخه د بی ساری او قهرجن اتل جوړ کړ چی حتی په افغانستان د موسیقی مخالفان هم د احمد ظاهر له هنربنودنی او د موسیقی په هنر کی د هغه د مهربانو گوتو له اغیزی خخه انکار کولای نشی مخه وکړی د «احمد ظاهر همپای زمانه خواند و بی بدیل ماند» او دغه سندره:

«خورشید من کجایی / سرد است خانه ی من»

چی د ایران د سیاسی او نومیالی شاعر ابوالقاسم لاهوتی شعر او داسی په لسگونو نور منع شوی شعرونه په سندرو بدل شول چی د احمد ظاهر او ساربان له لوری ډگر ته راووتل کوم چی د نن ورځی په شان رواج شوی عشقی بی ډبه رنگ او بوی نلری، سر تر پایه د وهیواد دوستی او خلکودوستی مضمون د نینواز د نبوغ له نعمت ځنی یو ستر توفان جوړ کړی وه. خو له بده مرغه زمونږ په کنگل شوی او تیاره ټولنی کی زیاتره سندری یواځی او یواځی عاشقانه او غیر سیاسی پیژندل شویدی.

نینواز د کلاسیکو او معاصر شاعرانو، له «مولانا» خخه تر «حافظ»، له «فرخی» او «لاهوټی» خخه تر «فروغ»، «سایه» او «شفا» پوری د ټولو شعرونو سره اشنایی درلوده. داهیشکله تصادفی پینښه نده چی تر پنځلس زیات شعرونه ظاهراً ساده ولی په ځان کی ډیر قوی جوهر او تومنه لری د لاهوتی له دیوان خخه د احمد ظاهر او ساربان لپاره کمپوز کړیدی چی له غنی محتوا او ارزښت خخه ډک دی.

د همدی لید له مخی د وخت د مطرح شاعرانو د آثارو لټون کوی تر څو د هغوی غوره اثار د ټولنی خولې ته واچوی نه هغه زهر چی نورو د څلورو لسیزو په موده کی د هنر په نوم زمونږ د خلکو په ټپونو کی پیچکارې کړیدی. د حبیب الله ذکریا په خبره «که چیرې مونږ د نینواز د هنر عمده کربنی مشخص کړو، هغه دا چی له وطن سره ئی مینه درلوده»

په همدی ډول د حماسی او وطنی ترانو ویل لکه «میر بچه خان»

چی د افغان - انگلیس د دوهمې جگړې اتل وه ترانه ویلی. همدارنگه بی شمیره ترانې چې زمونږ د خلکو بیگانه ضد او جگړه یزی روحی سره اوږه لگولی کمپوز کړیدی، یو شمیر کلیوالي او فولکلوریک دوه بیتې گانې چې د آزادې غوښتنې او زمونږ د خلکو د بی پایه کړاؤنو احساس ئی په گوته کاوه، په خواشینې سره تر هغه وخت پوری په کوڅو او دیرو کی سینه په سینه د لمنځه تللو په حالت کی وی.

نینواز او ملگری ئی د هغو په راتولولو لاس په کار شول په موسیقی کی ئی ځای ورکړ سمون او ښه والې ئی ور په برخه کړ او په آرشیف کی ثبت او خوندي شوی. په همدا شان نوری سندری چی زمونږ د کلیوالو د ژوند وضعیت بیانوی لکه «بیا برویم قالین ببا فیم سوی اقچه» سندره ئی کمپوز او د افغانستان محکومی او محرومی ټولنی ته په مینې او اخلاص ډالی کړی چی د ډیر ارزښت او پاملرنې وړ دی. د شهید نینواز ورور حبیب الله ذکریا په رښتنې توگه دغه دخلکو د ارمانونو د لاری شهید مړینه یوه سیاسی وژنه بولی وایی:

«کله چی د غوایی اوومی کودتا وشوه مونږ ټول د نینواز له افکارو، اعتقاداتو او عشق څخه پوهاوی او پیژندگلونه درلوده»

کله چی په ۱۳۵۷ کال د څارندوی اکادمې کی د موزیک خانکه جوړه شوه له نینواز څخه وغوښتل شول چی په هغه ځای کی موسیقې ته سروسامان ورکړی، هغه پرته له ځنډ څخه ومنله، په همدی جریان کی نینواز له وطن دوست او د مزدور رژیم ضد صاحب منصبانو سره په ځانگړی توگه د پولیسو د اکادمی استاد داود سره اشنا شو. دغه اشنایی د دی لامل شوه چی استاد داود د ۱۳۵۸ کال د زمري د میاشتی د (۱۴) پاڅون له کلیدی رهبرانو څخه وه، پدی پاڅون کی نینواز ته د گډون بلنه ورکړه. نینواز په ډیره مینه او شوروشوق له پاڅون کوونکو سره یو ځای شو، په پای کی لکه د نورو لسگونو مبارزو اتلانو په شان بندی او په دار وځړول شو او د نورو زرگونو آزادی غوښتونکو، روڼ آندو تر څنګ په نامعلومو هدیرو کی تر خاورو لاندی شو.

دا په حقیقت کی د نینواز د شخصیت مسخ کول دی چی گویا

هغه د خوړکيو ټکو په تور چي وړکتون ته د خپل ځوي د اخیستو په وخت کي د رژیم په ضد کړيو ونيول او اعدام شو. خوشبختانه عيني شاهد اوس هم ژوندي دی او له نينواز سره په يوه کوټه کي زنداني وه داسي نقل کوي:

«يو له زندانانو څخه چي د زمري د ۱۴ پاڅون فعال غړي او د افغان فلم کامره مين وه نوم ئي قسيم وه، لوړ قد ئي درلود او په مکرويانو کي ئي ژوند کاوه. نينواز او دوه کسان نور چي د افغانستان راډيو سره ئي اړيکي درلودی زنداني شوی وه، قسيم د گوهری په نوم يو کس سره اړيکي درلودی چي بايد د خپلي مخفي تفنگچي سره د راډيو د نشراتو خوني ته ننوځي او په ټاکلي وخت کي هغه له کاره وغورځوي. گوهری مخکي تر دی چي خپله دنده تر سره کړي د پلټني په وخت کي له تفنگچي سر ونيول شو او شکنجه ځای ته وليږدول شو. دوی هر يو په سختي سره رېرول کيدل تر څو خپلي اړيکي له نورو سره افشا کړي. د نينواز ورور پدي آند پایلي ته رسيري چي «د هغه د دغه برخه ليک يو لا مل په ملې او اسلامي ارزښتونو د هغه ټينگ باور او ژمنتيا وه.»

هوکي نينواز لکه د ویکتور خارا په شان د مزدورو جلادانو په وړاندي مرگ تر اسارت لاندی ژوند څخه غوره کړ. نينواز چي په صداقت او رښتینولې سره په خپلې لارې او هنر باور درلود په يو ځای کي وایي:

«زه دا پریکړه د افغانستان خلکو او تاریخ ته پریږدم، کله چي مړ شم هغوی زما په هکله څه قضاوت کوي.»

زمونږ تاریخ بنایي وليکي:
متواضع هنرمند نينواز د ستم په وړاندي ودرید، مرییتوب ته ئي نه وویل او په هسکه غاړه ئي ژوند له لاسه ورکړ.

نویسنده: واحد منصوری

حقانیت شعار «رای از شما، انتخاب از امریکا» ثابت شد



عصر روز دوشنبه (۷ جولای ۲۰۱۴) و پیش از اعلام نتایج دور دوم بازی انتخاباتی در افغانستان خبرهایی منتشر شد مبنی بر این که سفیر امریکا و نماینده سازمان ملل در کابل وارد ساختمان کمیسیون انتخابات شده‌اند و سرگرم بحث و گفتگو

با نورستانی و کمشران این نهاد هستند، تا نتیجه را نهایی سازند. هرچند، سفارت امریکا در صفحه تویت خود حضور سفیر در کمیسیون را رد کرد اما خبرنگاران زیادی شاهد حضور او در جلسات کمیسیون انتخابات بودند.

یک خبرنگار در جریان نشست خبری، نورستانی را در مورد رفت و آمد مکرر این دو نماینده امریکا و سازمان ملل مورد سوال قرار داد. پاسخ نورستانی این بود که هر دو پیام‌رسان نامزدان به کمیسیون انتخابات هستند.

به دنبال اعلام نتیجه و برنده اعلام‌شدن اشرف غنی، عبدالله دیوانه‌وار خیمه لویه جرگه را به تصرف خود در آورد، عکس لالای بزرگش را پاره کرد و از حکومت موازی صحبت کرد. او در کنار این بچه ترسناک دست و دامن امریکا را گرفت و از نوازش‌هایی که او با ما و جان کری برایش داده بود با افتخار سخن گفت.

عبدالله که بی برنامه و بی مسوولیت در برابر یک تعداد جوانان احساساتی شورای نظاری سخنرانی می کرد، اصلا نمی دانست، چگونه خود را از صحنه



همان‌گونه که در انتصابات ۲۰۰۹ جان کری چاکرانش را به جای نشاندن، دست‌کزی را منحه‌یت برنده بلند نمود، در انتصابات مسخره‌تر ۲۰۱۴ نیز کری انتخابش را نموده، اما این بار بعد از پروسه نمایشی «شمارش مجدد آرا» برنده اعلان می‌گردد تا مشروعیت دست‌نشانده بعدی زیر سوال نرود.

بیرون کند اما با این وعده که روز جمعه جان کری کابل می‌آید خودش را دلداری داد، از جوانان حاضر وقت خواست و منتظر مانده که ارباب چه مشوره‌ای برایش می‌دهد. بالاخره جان کری روز جمعه رسید و از دو روز بدین طرف دست‌نشانده‌گانش را کله به کله کرد تا راه حلی را پیدا کند.

با رسیدن کری به کابل، تصاویر او با کرزی، عبدالله و اشرف غنی و چند مزدور دیگرش در رسانه‌های جمعی بیرون شد که دیدن صحنه‌های شرم‌آور دلربایی و پوزه‌مالی اینان در برابر صاحب خارجی شان واقعا غم‌انگیز و تماشایی بود. خم و چم این فروخته‌شدگان در مقابل وزیر خارجه امریکا قلب هر افغانی را که هنوز حس ملی و عشق به وطن در قلبش زبانه می‌کشد، فشرده می‌سازد. اینان که روزها به کله همدیگر کوفتند و رگ‌های گردن شان را می‌پنداندند، با طواف بادار، یکباره سست شده در موضع‌گیری‌های سخنگویان شان تغییر رونما گردید.

پیش از اعلام نتیجه یانکوبیش، نماینده سازمان ملل در کابل، جان مکین، لیزری گراهام سناتوران امریکایی، جمیز کیننگهام، سفیر این کشور در افغانستان، و جنرال جوزف دانفورد، قوماندان نیروهای ناتو، پیاپی دیدارهایی با هردو نامزد انتخابات داشتند و هردو را به قبول نتیجه، قناعت می‌دادند. تمام چانه‌زنی‌ها بر تقسیم وزار تخانه‌ها، ولایت‌ها و سفارتخانه‌ها بود.

همان‌گونه که قابل پیشبینی بود، انتخابات اخیر بدتر از انتخابات سال ۲۰۰۹ مسخره، پرتقلب و نمایشی بود که مردم افغانستان هم بار دیگر تجربه کردند که در موجودیت نوکران بیگانه و جنایت‌کاران در قدرت و در کشوری که تحت اشغال امریکا و ده‌ها کشور بیگانه قرار دارد، سخن از «انتخابات آزاد»، زدن، بی‌شرمی و طنزی بیش نیست. با همه تلاشی که رسانه‌های مافیایی برای مشعشع‌نمایی انتخابات انجام دادند، میزان گندیدگی و افتضاح آن به حدی بود که مشام تمامی مردم و حتا کودکان کشور ما را آزار داد و آنان را به آگاهی‌هایی رسانید.

رفت و آمد و تلاش‌های مقامات امریکایی در پس پرده این مضحکه حقانیت این شعار را برملا ساخت که «رای از ما، انتخاب از امریکا».

پیش از برگزاری نمایش انتخاباتی در افغانستان شماری از کاربران شبکه‌های

اجتماعی و روشنفکران ضدسیاست‌های امریکا و حکومت کرزی با نوشتن این نکته که «ما رای نمی‌دهیم»، «انتخابات نه»، «رای از ما، انتخاب از امریکا» و غیره انتخابات را تحریم کردند و آن را یک نمایش کاذب برای به قدرت رساندن یک رییس‌جمهور دست‌نشانده دیگر از سوی امریکا عنوان کردند. این تعداد از افغان‌ها با درک درست از اوضاع و تجربه از گذشته سیاه، تمامی نامزدان از جمله دو نامزد ظاهر را برنده دور دوم عبدالله و غنی با نه گفتن به انتخابات اصلا ارزشی به این بازی قابل نشدند. و حقا که این جمع آگاهی عمیق و درستی تحلیل‌شان را به نمایش گذاشتند. امروز در کوی و برزن کشور، طنز انتخابات است که نقل مجالس گردیده و همه تنفر شان را از آن ابراز نموده، به صاحبان «انگشت‌های ارغوانی» که طعمه این درامه شدند، می‌خندند.

اما آنانی که نه کارت رای‌دهی گرفتند؛ نه وقت شان را ضایع کردند و نه هم به نمایشات میلیون‌ها دالری تبلیغات انتخاباتی گوش فرا دادند، اما توانستند علیه این نمایشات افشاگری کنند و اصلیت نامزدان چلتار به سر، پکول‌پوش، نکتایی‌دار و ریش‌دراز و ریش‌کوتاه نوشتند، گفتند و تصویر و سند پخش زمینه بیشتری یافته‌اند که به دیگران آگاهی دهند و حقانیت موضع‌گیری شان را اعلام دارند.

یکی از دلایلی که انتخابات تحریم شد، همانا کنترل صد درصدی امریکا بر فضای سیاسی افغانستان و صندوق‌های انتخاباتی بود که کلید آن در دست سفیر امریکا و نماینده سازمان ملل در کابل است. و نمایندگان غیررسمی امریکا چون زلمی خلیلزاد و جلالی هم به نوبه خود، در سروسامان دادن این درامه نقش ادا کردند.

در نهایت تحولات چند روز گذشته نشان داد که امریکا نوکرانی از هر قماش در افغانستان تربیه کرده: نوع روشنفکر و تکنوکرات از جنس اشرف غنی که با اکت و اداهای به ظاهر «دموکراتیک» و «ملی» در تلاش به قدرت رسیدن است و نوع دیگر لمپن‌های تفنگ‌به‌دست از جنس عطا و صالح و گذر و الماس و شیرزوی و غیره که از طریق میل تفنگ و کلاش‌نکوف در صدد قدرت‌نمایی اند.

امریکا و غرب شرایط را در افغانستان طوری سازماندهی کرده‌اند که از

یک طرف در تلاش روی کار آوردن یک حکومت ضعیف تر و ناکاراتر از کرزی هستند و از سوی دیگر با تهدیدها و هشدارها مردم را از پیامد تجزیه، جنگ داخلی، حاکمیت دوباره طالبان، حضور داعش و عراق شدن کشور، فروپاشی نظام اقتصادی کشور و... می ترسانند، تا به سلطه امریکا و حضور درازمدت نظامی راضی سازند. آنان با میانجی گری‌ها و انتشار تصاویر نامزدان با مقامات امریکایی می خواهند به مردم نشان دهند که بدون امریکا این کشور آینده ندارد و باید غلامی کاخ سفید را بپذیرند. و عناصر ضدملی چون اشرف غنی و عبدالله مهره‌های امریکا در این بازی‌هایش اند.

اما برای ناآگاه‌ترین مردم افغانستان هم روشن گردیده که چه عبدالله به ارگ تاج پوشی شود و یا هم اشرف غنی، امریکا وضعیت را طوری برنامه ریزی کرده که به زودی همه بگویند «خداوند کفن کش سابق را بیامرزد». هر کدام اینان برنده اعلان گردند، مسلم است که بازنده ملت است و فساد و بدبختی و فقر و سیهروزی و بی عدالتی بدتر از رژیم مافیایی کرزی ادامه خواهد یافت.

بقیه از صفحه ۳۹

«جان کیو»، فلمی از وضعیت.....

از جهت دیگر غول ثروت و قدرت جهان امروز امریکا خوانده می شود که ادعای آقایی بر جهان را نیز دارد و عنوان «سرزمین آزادی‌های فردی» را به خود می دهد. واقعیت این است که این سرزمین برای فقط ۱٪ نفوس این کشور آزاد و بهشت است که از تمامی نعمات مادی و معنوی برخوردار می گردند و ۹۹٪ دیگر با هزار و یک مشقت، دست و پنجه نرم می کنند.

شاعر: م. آژن

فلسطین، راه باید جست!

فلسطین، آه من با درد تو یکسان
 فلسطین، خون من چون خون تو ارزان
 فلسطین، تا به کی باید
 کفن دوزیم به فرزندان
 ترا در هر کجا
 با دشنه‌ای صد ناسزا
 کشتند



مرا با فقر و جهل و جنگ
 آغشتند
 همین بدکیش و آدم‌خوار
 به وزن زندگانی
 کشته ما را
 در شبان تار.
 ترا من در میان آتش و اندوه
 ترا من در مقاومت
 تا نهایت
 بس ستودم

قامتی نستوه
 من و تو هم سرشت
 هم سرنوشتیم وای
 از آنجایی که رزمیدیم و
 سر دادیم و دزدیدند
 سیه کاران بی مقدار.

و اینک باز
 عدو با ساز چند نیرنگ
 زمین زندگی را مرگ می‌کارد
 و گور مادرم را بهر یک فریاد
 می‌کاود
 و ما در باتلاق روزگار شوم
 به گرد آنچه از ما نیست
 اسیریم یا بسان کولی‌ای نومید
 در گردیم.

بشور ای سنگر آزادگان دهر!
 کنارت از کران تا بیکران
 آزاده می‌روید

بسوزان این جهانی بس ستمگر را
 تبار بم و اژدر را.
 چراغ زندگی
 رزمندگی را باز روشن کن
 به خون من
 به اشک مادران بر گور گمنامان
 غریو مشت‌ها
 در اوج یک بحران
 فقط آزادی می‌جوید
 فغان مشترک





یک انقلاب ناب
 سخن باید عمل گردد
 عمل درمان درد گردد.
 مرا سوگند
 به خونی ریخته‌ی «صبرا»^۱
 به عشقی مادر «فرزاد»^۲
 به ماتم خانه‌ی «ارگو»^۳
 که تا جان در کف است
 جانانه باید رفت.

فلسطین، راه باید جست
 فلسطین، عشق را با رزم باید دوخت
 سراسر زخم‌ها را با ترانه
 با بسیج خانه خانه
 بار و بار تکرار باید شست
 سرود همدلی رزمندگی را
 باز باید گفت.

توضیحات:

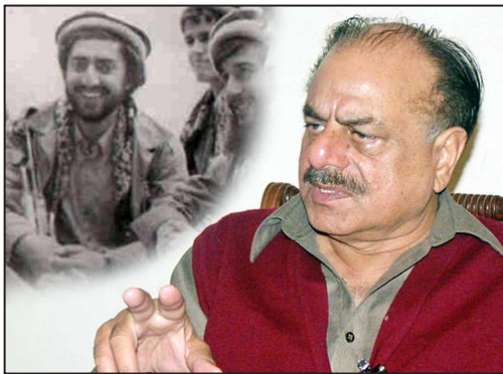
۱- صبرا و شتیلا، دو اردوگاه فلسطینیان در لبنان که توسط شبه‌نظامیان لبنانی تحت نظر مستقیم نیروهای اسرائیل به قتل‌عام رسیدند.

۲- فرزند کمانگر، جوان انقلابی ایرانی که توسط رژیم تبهکار این کشور اعدام شد.

۳- ولسوالی ارگو در بدخشان که رانش زمین، باشندگان را در بدر کرد ولی گاو شیری برای حاکمان شد.

نویسنده: احمر

حمایت پدرخوانده از پسر ناراضی اش



ایتلاف شمال بخصوص سران جمعیت اسلامی و شورای نظار همیشه برای گول زدن مردم افغانستان اکت و اداهای ضدپاکستانی بدر می آورند. ولی برای همگان روشن است که اینان دست پرورده های دولت پاکستان هستند که پس از حزب اسلامی، بیشترین

کمک های دولت امریکا را از طریق آی.اس.آی به دست می آوردند. برعلاوه، همانند متباقی احزاب هفتگانه پشاورى، استخبارات نظامی پاکستان امکانات وافرى را در اختیار شان گذاشته بود. در جریان جنگ ضدروسى، دولت

پاکستان کمپ مہاجرین بہ نام «کمپ خراسان» در مسیر راہ چارسدہ را برای جمعیت اسلامی ترتیب دادہ بود۔ در ضمن، «قلعہ نظامی بدہ بیر» در نزدیکی شہر پشاور را در اختیار این حزب گذاشتہ بود۔

بنابر این، پس از بہ قدرت رسیدن برہان الدین ربانی، او از جنرال حمید گل، رئیس آی۔اس۔آی از ۱۹۸۷-۱۹۸۹، خواست تا بہ کابل آمدہ و سمت مشاور او را بہ عہدہ گیرد و همچون دوران جہاد بہ کمک ہایش ادامہ دہد، چیزی کہ از جانب حمید گل رد گردید۔

اخیرا جنرال حمید گل، این دشمن منفور مردم افغانستان کہ در گذشتہ در مصاحبہ ای با چینل خبری پاکستانی «دنیا نیوز»، آدم کشانی چون گلبدین و حقانی را «پاکستانی ہای وطن پرست» خطاب نمودہ بود، این بار حمایتش را از عبد اللہ اعلام نمودہ است۔ در مصاحبہ با خبرگزاری فرانسیہ کہ در چندین روزنامہ پاکستانی بہ شمول «دی ایکسپریس تریبون» نیز بہ نشر رسیدہ، او یکی از پسران عاق شدہ اش، عبد اللہ، را «بہترین امید برای صلح افغانستان» خواندہ است۔

روزنامہ جنگ راولپندی (۲۷ جون ۱۹۹۲): «رئیس جمہور افغانستان، پروفیسور برہان الدین ربانی، در جریان ملاقات با جنرال حمید گل در اسلام آباد از خدمات وی ستایش بہ عمل آوردہ، از وی خواست کہ بہ کابل آمدہ و منحیت مشاور دولت جمہوری اسلامی افغانستان خدمت نماید۔ در این اثنا جنرال حمید گل از رئیس جمہوری افغانستان تشکر نمودہ، گفت ہیچگونہ پاداشی نخواہد پذیرفت.....»

در شروع این مطلب، نویسنده در شرح جنرال حمید گل چنین می نویسد: «بہ طور عموم، او را منحیت پدر خواندہی استراتیژی پاکستان در استفادہ از دست نشاندهانش برای اعمال نفوذ بر کشورہای ہمسایہ، می شناسند۔ ولی ہنوز ہم بعضی از کارشناسان این جنرال بازنشستہ ۷۷ سالہ را فرد مہم در عقب تشکل نظامی



بریدہ اخبار جنگ چاپ راولپندی

این کشور می‌دانند.»

و در ادامه از زبان جنرال حمید گل می‌نویسد:

«عبدالله برتری متمایز برای آینده صلح افغانستان دارد - اگر مقصد همین باشد پس خوب است - او یک جنگجو است... و دیگرانی که در کنارش هستند، نیز جنگجویان اند.»

بعد علاوه می‌کند که در جریان جنگ‌های تنظیمی در کابل نقش میانجی غیررسمی را ایفا می‌کرد:

«در آن زمان [۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵] در مهمانخانه احمدشاه مسعود زندگی می‌کردم و عبدالله وظیفه داشت که از من مراقبت کند، بنابراین او را تقریباً هر روز ملاقات می‌کردم.»

عبدالله همیشه برای فریب اذهان عامه، اداهای ضدپاکستانی درمی‌آورد و حتا در آخرین حمله بر جمع شد کارزار انتخاباتی‌اش در هتل آریانا کابل، پای پاکستان را دخیل دانست، تا توانسته باشد احساسات میهنی افغان‌ها را به شور آورد. اما حمید گل در مصاحبه‌ای دیگر با چینل خبری «ایکسپرس نیوز»، زمانی که نطق از او در مورد عبدالله می‌پرسد، با پوزخند توهین آمیز جواب می‌دهد:

«نکته اولی را باید واضح کنم، این است که نام او داکتر عبدالله عبدالله نیست و فقط عبدالله است.»

و پس از آن از روابط تنگاتنگ شان پرده برمی‌دارد:

«با من روابط بسیار خوب دارد. برای من پیام‌هایش نیز می‌رسد.»

اگر تمام این مصاحبه (برنامه «روبرو»؛ ۱۰ اپریل ۲۰۱۴؛ چینل خبری «ایکسپرس نیوز») را ببینید، خواهید دید که از شروع تا به اخیر این مصاحبه، حمید گل به دفاع از سران تنظیمی می‌پردازد و حتا بیشتر از طالبان از آنان به نیکی یاد می‌کند، که خود نشانگر آن است که هنوز هم دولت پاکستان بخصوص آی.اس.آی از پسرانش دل‌نکنده و روی‌شان حساب می‌کند.

آنچه هویدا است، عبدالله و نظایرش با چهره گرفتن علیه دولت پاکستان چیزی را پنهان کرده نمی‌توانند و معمولاً در برابر افشاگری‌های دولت

پاکستان هم سکوت اختیار می کنند چون می دانند که آی.اس.آی اسناد کافی از مزدوری ها و سرخمی های اینان در اختیار دارد که اگر آن ها را بیرون کشد، آبروی نداشته ی اینان نزد افغان ها برای همیشه خواهد ریخت.

بسته بودن لگام حزب اسلامی به پاکستان اظهر من الشمس است، اما نباید فراموش کرد که معاون دیگر عبدالله، محمد محقق هم روابط تنگاتنگ با پاکستان دارد و چندی قبل رسوایی تماس گیری های مکرر حسین یاسا، از نزدیکان وی، با سفارت پاکستان فاش گردید. گفته می شود که برادر حسین یاسا از جنرالان استخباراتی ارتش پاکستان است و از این طریق بین محقق و آی.اس.آی من حیث رابط ایفای وظیفه می نمود. سال قبل، در مورد روابط محقق با دولت پاکستان و ایران، امرالله صالح هم که امروز دوباره در کنار محقق و عبدالله لم داده، در صفحه رسمی فیسبوکش دست به افشاگری هایی زد. مطمئنا که امرالله صالح بنابر وظیفه قبلی اش، رییس امنیت ملی، و رابطه نزدیکش با «جبهه ملی»، مسایل به مراتب بیشتری از این روابط را می داند که از افشای آن خودداری کرده. در صورت پیروزی تیم عبدالله، افغانستان عمیق تر به دام پاکستان فرو رفته، یکبار دیگر همانند دوران طالبان به دهلیز خلوت آن کشور مبدل خواهد گشت. به همین دلیل در انتخابات، پاکستان تلاش کافی نمود تا زمینه را برای پیروزی این تیم مهیا نماید.

«من رهایی دهنده نیستم.
 رهایی دهنده ای وجود ندارد.
 انسان ها با دستان خویش به
 خود رهایی می بخشند.»

ارنستو چه گوارا

لیکونکی: سید رحیم شریفی | ژباړونکی: کاوه عزم

افشار د تنظیمونو له خوډب څخه شل کاله وروسته



څو ورځې وړاندې د افشارو غر ته وختم، او هغه مورچلونه می ولیدل له کوم ځایه چی د تنظیمي کرغیرنو جگړو پر مهال، د شورای نظار، اتحاد اسلامی او حرکت اسلامی ډلو له خوا زموږ پرهزاره هیوادوال یرغل کیده. دغو ځناورو ډلو تپلو د وحدت گوند له سپري وژونکو سره په جگړه کی د

افشارو په سلگونه بی گناه بنځې او سپري او ماشومان په بی رحمانه توگه ووژل او د هغوی پر مال او ناموس یی یرغل وکړ. ددغه غر له لورې څوکې می انځورونه ونیول چی د «افغانستان همبستگی گوند» د قدرور سایت ته یی وړاندی کوم.

د خلکو د بدمرغی لاملان ارگ ته رسیدو لپاره یی یو بل ته لاس ورکړی او د

ټاکنو د کمپاین په بهیر کې په چل او ول غواړی له هغو ناخوالو چې خپله یی منځ ته راوړي گټه پورته کړي. له دغو ناخوالو یوه هم د افشارو ټول وژنه ده چې ناوړه گټه ترینه اخیستل کیږي. هغوی هڅه کوی ترڅو د افشارو قربانیان وغولوي او د هغوی رایه خپله کړي.



په ۲۰۰۲ کال کې د افشار له کنډوالو څخه انځور. نور انځورونه می د همدغه غر له هسکې څوکې نیولی دی.

محقق چی د کابل د تنظیمی جگړو له مهمو جنایتکارانو څخه دی، له یوی خوا تل ځان د هزاره هیوادوالو او په خاصه توگه د افشارو د ناخوالې پاتی خلکو استازی گڼي او له بل پلوه یی د افشارو د ټول وژنې قصابانو ته لاس ورکړی او په معاله ورسره بوخت دی. هغه د خلکو غولولو لپاره داسی گونگوسې خپرې کړي چی له عبدالله او د هغه له تیم څخه یی غوښتي چی

قربانیانو ته به تاوان ورکوي او که نه نو له هغه سره به مرستی ته دوام ورنکړي. پرته له گومانه ویلی شو چی د خلکو غولولو لپاره دا یو ناوړه درواغ دي. دوی تل د ملت له درد او کړاونو ناوړه گټه پورته کړی او هیڅکله هم د هغوي په فکر کی ندي او له قربانیانو سره هیڅ خواخوږي نلری هغوي یوازی د ډالرو او چوکۍ په اړه فکر کوي. همدا اوس د افشارو خلکو له ډیرو کړاونو سره مخ دي چی په تیرو دیارلسو کلونو کی هیڅ ټپ پتی شوی ندی. محقق، خلیلی او داسی نور چی ځانونه د دغو هیوادوالو پلویان گڼی، تر اوسه یی ندي غوښتي چی د مظلومو شهیدانو په ویاړ یو منار جوړ کړی او هڅه کوی هغه ځای چی د خلکو لخوا دغه ډله یز قبر ته ځانگړی شوی د نورو ډله یزو قبر په څیر چی ددوی د ځناورتوب او شهلټوب نښي دي هم له منځه یوسي.

د افغانستان او د افشارو کړیدولو خلکو ناسور ټپ، یوازی د ملی جنایتکارانو او غدارنو او خاینانو او د پردیو چوپړانو په محاکمه کولو سره روغیدلی شی او بس. نن دوی کولای شی د پردوی د مټ پر زور د ملت په برخلیک لوپې وکړي، ولی د سیف فرعانی په وینا «په هیواد کی چی د زمریانو غرمبیدل تیر شول او لار / ستاسو د سپو په شان غپیدل به هم تیر شي»

دیدگاه حزب

حاجی ملک محمدالدین، از مبارزان واقعی فراه به جاودانگی پیوست



بازهم وطن ما و بخصوص
توده های فراه، یکی از مبارزان
و غمخواران راستین شانرا از
دست دادند. «حزب همبستگی
افغانستان» درگذشت ملک
محمدالدین، از شخصیت های
نجیب، ملی و آزادیخواه
کشور را به آگاهی دوستان
و هواخواهانش رسانیده بدین

مناسبت مراتب تسلیت عمیق و پردردش را به خانواده، بازماندگان و راهیان
وی تقدیم می دارد.

حاجی ملک محمدالدین الکوزی فرزند الحاج جمعه خان الکوزی در سال

۱۳۰۱ خورشیدی، در قریه کهدانک ولایت فراه، در دامن خانواده دهقان متوسطی چشم به جهان گشود. او در سال ۱۳۱۰ شامل مکتب شیخ ابونصر فراهی گردید. تعلیمات ابتدایی خویش را در همین مکتب به پایان رسانید.

ملک محمدالدین با آنکه تحصیلات عالی نداشت ولی به پیشرفت معارف علاقه وافر داشت. او اولین کسی بود که نزدیکان خود و سایر هم قریه‌گی هایش را با تشویق به گرد مکتب جمع نمود تا دولت شاهی را وادار سازد در زمینه راه اندازی مکتب ابتدایی کهدانک اقدام نماید.

کودتای شوم ۷ ثور ۱۳۵۷ افغانستان را در قعر نیستی سوق داده، اوضاع داخلی دستخوش نابسامانی گردید و ملت ما روزهای سختی را تجربه کرد. از آنجاییکه رژیم دست‌نشانده پایگاه مردمی در جامعه نداشت شروع به دستگیری و کشتار افراد ملی، روشنفکران آزادیخواه و شخصیت‌های پرنفوس نموده و سراسر افغانستان را به مبدل به زندان و مسلخ نمود. ملک نیز که یکی از افراد مطرح و مردمی بود از سوی رژیم زندانی گردید تا هرچه زودتر در گور نامعلومی همسان هزاران هزار انسان آزاده مدفون گردد. خوشبختانه با فاصله‌ی اندک، در اثر تلاش دوستانش از مرگ حتمی نجات یافت درحالیکه تمامی همقطارانش منجمله شهید عبدالله یاد فراهی، شهید پهلوان یعقوب و سایرین بدون هیچ محاکمه‌ای به دام مرگ نوکران روس رفتند.

ملک محمدالدین که به آزادی و رهایی وطنش متعهد بود هرگز نمی‌توانست این ننگ تاریخی را با سکوت و بی‌تفاوتی بپذیرد، بنا با تعدادی از روشنفکران آزادیخواه و اهالی منطقه با امکانات ناچیز اما اراده قوی به جهاد و مقاومت ضد روسی آغاز نمود

در سال ۱۳۶۱ بخاطر فراگیر شدن جبهات ضد روسی، پایگاه‌های مجاهدین در نوار مرز افغانستان و ایران تجمع کردند و ملک نیز در کنار جبهات دگر در خط مرزی پایگاه خود را ایجاد نمود و با اتحاد با «جبهه عمومی سورخاش فراه»، جبهه حاجی رشید، ضابط پیر محمد مشهور به چریک پیر، محمود خان و ... در فضای تفاهم و هم‌جهتی ضربات کوبنده‌ای بر روسها و دولت دست‌نشانده‌اش وارد ساخت.

از آنجاییکه احزاب بنیادگرا از حضور روشنفکران آزادیخواه که به جنگ

مقاومت میهنی پیوسته بودند احساس خطر کرده و حسادت می‌ورزیدند، بنا در همه جا در صدد حذف روشنفکران آگاه برآمدند. در جایی دست به ترور و کشتار زده و در جایی با توطئه و دسیسه های خاینانه و تحریک عوام از پشت این روشنفکران واقعی را بنام «شعله‌ای» و «کافر» خنجر می‌زدند. بدین ترتیب جبهه ملک که متشکل از روشنفکران بیدار بود نیز از سوی تعدادی از احزاب جنایتکار بنیادگرا زیر فشار زیاد قرار گرفت تا روشنفکران مبارزی را که با وی وحدت نظر و عمل داشتند و در یک سنگر مشترک می‌رزمند به شکلی از خود براند ولی وی هرگز تن به این سازش و خواری نداد و از آنجاییکه صداقت و پاکی همراهانش را در عمل تجربه کرده بود،

در سال ۱۳۷۱ با سقوط دولت دست نشانده و ورود مجاهدین به شهرها زنده یاد ملک محمدالدین جهاد را ختم شده اعلام داشته و اسلحه‌اش را به امید صلح و سعادت مردم به زمین گذاشت و در کنار مبارزان راستین ایستاد. سرانجام زنده یاد ملک در اثر بیماری مزمن شکر به تاریخ ۲۳ جوزا ۱۳۹۳ زندگی را برای همیشه وداع گفت اما نام نیکش در تاریخ فراه حک گردید.

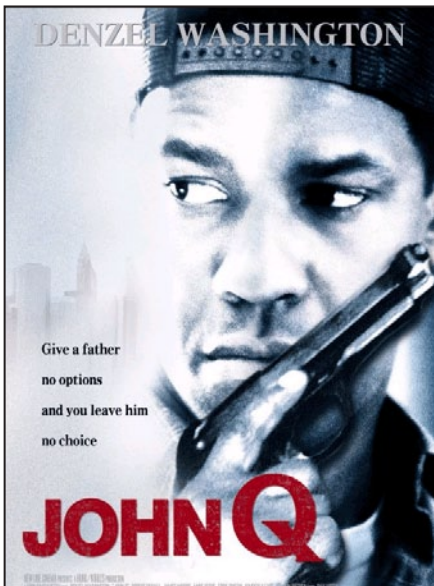
«حزب همبستگی افغانستان» با اندوه، مرگ

این بزرگمرد را که در راه مردم صادقانه گام‌های ارزنده نهاد، ضایعه بوده و خود را غم‌شریک فامیل و همفکرانش دانسته و معتقد است که روح و روان جانب‌اختگان راه آزادی هنگامی شاد و آرام خواهد گشت که سرزمین ما از سایه اشغال و جنایتکاران داخلی برای ابد پاک گردد و پرچم استقلال و آزادی در هر گوشه‌ی افغانستان به اهتزاز درآید.

روحش شاد و یادش گرامی!

نویسنده: بهروز پویان

«جان کیو»، فلمی از وضعیت واقعی «سرزمین آزادی‌های فردی»



درمیان هنرها، سینما بزرگ‌ترین نقش را در بیداری ملل ایفا کرده و می‌کند چون از تمام جلوه‌های دیداری و شنیداری استفاده خوب صورت می‌گیرد. در کشورهایی که میزان سواد فوق‌العاده پایین است، این نقش به مراتب بیشتر می‌گردد. بعضی از منتقدان فلم بر این باور اند که یک فلم می‌تواند دولتی را سرنگون کند. بدبختانه در کشور نگونبخت ما از بدو پیدایش سینما تا امروز این حربه در دست

رژیم‌های فاسد و ضد مردمی قرار داشته و برای گمراهی افکار عامه مبتذل‌ترین نوع آن را به پرده کشیده‌اند. ده‌ها چینل تلویزیونی کنونی در افغانستان که با «فند» آمریکا و متحدانش همچو سمارق در یک شب روییدند هرگز هنر مردمی را که حافظ منافع رنجبران جامعه باشد به نمایش نمی‌گذارند جز فلم‌ها و سریال‌های منحرف‌کننده که زندگی تجملی و آرزوهای ناپاک را در ذهن‌ها تداعی می‌کند و فقر کمرشکن اقشار محروم را کتمان کرده و در خدمت سیاست‌های اشغالگران و حامیان داخلی شان می‌باشد. سینما و تلویزیون‌های افغانی به اشاره دولت فاسد و اربابان خارجی شان حاضر اند هر فلم مبتذل هندی، ترکی و امریکایی را به نمایش بگذارند نه فلم‌های آگاهی‌بخشی چون «جان کیو» و یا «رنگ دی بسنتی - رنگ زعفران» را.

فلم «جان کیو» (John Q) استوار است بر داستان واقعی کارگر امریکایی به نام «جان کوینسی ارچیبالد» که توان پرداخت مصارف عملیات قلبی سسرش را ندارد. این فلم در سال ۲۰۰۲ توسط نیک کازاوتس (Nick Ca - savetes) کارگردان، هنرپیشه و نویسنده امریکایی ساخته شد. در این فلم هنرپیشه مشهور هالیوود، دینزل واشنگتن (Denzel Washington)، نقش مرکزی جان کوینسی ارچیبالد را بازی می‌کند. قابل ذکر است که دینزل واشنگتن دو جایزه «گلدن گلوب - کره تلایی» و دو جایزه اسکار را دریافت نموده و در فلم‌های بلند دیگر نقش افراد سیاه‌پوستی را که به نحوی از انحا برای حقوق مساوی سیاهان مبارزه کرده‌اند، بازی کرده‌است. از آن جمله می‌توان از ملکام ایکس (Malcolm X)، ملوین بی. تولسون (Melvin B. Tolson)، رویین کارتر (Rubin Carter) و ستیف بیکو (Steve Biko) نام برد. به همین دلیل، سازمان «نیروهای انقلابی مسلح کلمبیا - فارک»، دینزل واشنگتن را در کنار الیور ستون و مایکل مور به‌حیث میانجی یکی از مذاکرات شان قبول کرده بودند. این فلم بیشتر بیمه صحی، سیستم اداری شفاخانه‌ها، برخورد پولیس، سوءاستفاده مطبوعات از وقایع روز، فقر و بی‌کاری و بخصوص ستم و محدودیت‌های حقوقی برای سیاه‌پوستان را در امریکا به نمایش می‌گذارد. در صحنه‌های فلم که بیننده را می‌کشاند تا آخر تماشاگر آن باشد، با جامعه‌ای مواجه می‌شویم که نیرنگ و فریب و پول است که حاکمیت می‌چلانند.

در حالی که کودک یک کارگر سیاهپوست با مرگ و زندگی در جدال است، از شرکت‌های بیمه گرفته تا شفاخانه‌های خصوصی و رسانه‌ها و پولیس هر کدام فقط به فکر سودهای شخصی خود اند و بس.

فلم پدری را نشان می‌دهد که پسرش به مرض توسع قلبی مبتلا است. «سازمان تحفظ صحت» با نیرنگ‌های مختلف از پرداخت مصارف تداوی وی شانه خالی می‌کند و جان هم توان تقبل این مصارف گزاف را ندارد. سرانجام برای نجات پسرش از مرگ، مجبور می‌شود که پرسونل شفاخانه را گروگان بگیرد.



جان که درد پولی در جامعه را تجربه کرده، قبل از تلاش برای خودکشی به پسرش، مایک، نصیحت می‌کند: «هر چقدر می‌توانی پول پیدا کن، چون در این جامعه پول هر کار را آسان می‌کند.»

افراد بانک موتر خانم جان، دینیز، را می‌برند چون این خانواده فقیر کارگر نتوانسته بل‌های شان را پردازند. دینیز با جان همیشه در جدل است که باید بیشتر کار کند تا زندگی بهتری داشته باشند اما تلاش‌های جان هم به جایی نمی‌رسد. جان در جستجوی کار دوم است ولی وقتی برای مصاحبه جهت کاریابی می‌رود، می‌بیند که در کنار او

۴۰۰ فرد دیگر نیز فقط برای این وظیفه آمده‌اند. با وجود آن، جان و دینیز با پسرشان، مایک، کوشش می‌کنند که زندگی خوبی را سپری کنند.

جان و خانمش دینیز شاهد به‌زمین‌افتادن پسرشان در جریان مسابقه بیسبال هستند و پس از انتقال به شفاخانه، داکتران و مسوول شفاخانه برای شان می‌گویند که باید قلب مایک تعویض شود در غیر آن امکان زنده ماندنش نیست. جان با اطمینان کامل می‌گوید که خود و خانواده‌اش بیمه صحت دارند لیکن متخصص شفاخانه اظهار می‌دارد که شرکت بیمه حاضر به پرداخت چنین مصارفی نیست.

مصارف تداوی مایک ۲۵۰۰۰۰ دالر امریکایی می‌شود و باید ۷۵۰۰۰ آن را پیش پرداخت نمایند. جان با شرکت بیمه‌اش در تماس می‌شود اما آنان حاضر به پرداخت این مبلغ نیستند. جان اعتراض می‌کند و به هر دری سر می‌زند ولی بی‌فایده است و آنان در لابلای کاغذپرانی میعاد زندگی را برای مایک کم‌تر می‌سازند. خانواده و دوستان جان تلاش زیادی برای جمعآوری پول می‌کنند و حتا وسایل خانه‌های شان را به فروش می‌رسانند؛ از خبرنگار مشهور شهر طالب کمک می‌شوند که در برنامه‌اش تقاضای کمک کند ولی با آن هم نمی‌توانند مصارف تداوی را پیدا کنند و فقط ۲۷۰۰۰ دالر را به شفاخانه تحویل می‌دهند.

سرانجام مسوولان شفاخانه به مایک جواب رد می‌دهند. دینیز با چشمان پر از اشک و گلوی بغض‌آلود به جان زنگ می‌زند و می‌گوید:

«...آنان امروز صبح مایک را رخصت می‌کنند، باید کاری

بکنی!»

جان که تمام درهای امید برایش بسته شده، تفنگچه‌اش را برداشته و نزد داکتر معالج مایک می‌رود و پس از مشاجره بی‌نتیجه، داکتر مذکور و چند تن از پرسونل دیگر شفاخانه را گروگان می‌گیرد تا نام پسرش به لیست متقاضیان پیوند قلب ثبت شود. جان می‌گوید:

«از این پس، این شفاخانه رییس نو دارد و من مراقبت‌های

رایگان صبحی را برای همه مهیا می‌کنم.»

جالب این جاست، هنگامی که افراد گروگان گرفته شده داستان غم‌انگیز پسر جان را می‌شنوند با او همدردی می‌کنند. جان که کارمندان و مراجعین بخش عاجل این شفاخانه را گروگان گرفته با مریضان عاجل دیگر برمی‌خورد، اما جان که حال «رییس نو این شفاخانه» است، تمام مریض‌ها را قبول می‌کند و با خون‌سردی تمام به همه‌ی شان رسیدگی می‌کند.

وضعیت به شکل عادی پیش می‌رود تا این که پولیس شیکاگو از راه می‌رسد و مسئله رسانه‌ای می‌شود.

کاروان بزرگ پولیس و نیروهای ویژه واکنش سریع از راه می‌رسند گویا با گروهی از تروریستان خونخوار روبرو هستند نه این که با پدر ناچاری که

می‌خواهد کودکش از مرگ نجات یابد. رییس عمومی پولیس شهر، فقط به فکر مقام خود است چون سال آینده انتخابات در راه است. او می‌خواهد که جان را از بین ببرد تا با استفاده از تبلیغات دروغین که گویا آدم‌کش حرفه‌ای را نابود کرده و شهر را از خطر بزرگی در امان داشته، در صدد حفظ این مقام یا مقام بالاتری برآید. رسانه‌ها هم نقش مضحک را بازی می‌کنند و به عوض انعکاس درست، همه‌ی شان به شمول خبرنگاران مشهور فقط در تلاش شهرت بیشتر هستند و بس.

در داخل شفاخانه فضای دیگری حکم فرماست: جان نه تروریست است و نه آدم‌کش حرفه‌ای؛ با همه برخورد صمیمی دارد. تفنگچه‌ای که با استفاده از آن دست به گروگان‌گیری زده هیچ گلوله‌ای ندارد و او فقط یک مرمی در جیبش دارد که در صورت نیاز با آن به زندگی خود پایان دهد. کارمندان شفاخانه با او درد دل می‌کنند و علیه قوانین شفاخانه معترض اند. در جریان مشاجره با داکتر متخصص مایک که در جمع گروگان‌ها است، یکی از کارمندان بخش عاجل با عصبانیت می‌گوید:

«شاید در منزل پنج خبری نباشد ولی در بخش عاجل اگر پول

نداشته باشی، فقط پانسما می‌شوی و رخصت می‌کنند. اگر

یافشاری به بسترشدن کردی، لگدی حوالات می‌کنند.»

مسوول شفاخانه که توسط پولیس برای حل مسئله در محل حادثه فراخوانده می‌شود، با بی‌تفاوتی تمام می‌گوید:

«انسان‌ها مریض می‌شوند و می‌میرند، این مسئله‌ای است

که ما هرروز با آن برمی‌خوریم.»

و در پاسخ به سوال رییس پولیس که می‌پرسد چرا مصارف تداوی مایک را نمی‌پردازند، علاوه می‌کند:

«حقیقت این است که در این کشور ۵۰ میلیون نفر بدون بیمه

صحتی زندگی می‌کنند...»

اما جان یک خواست ابتدایی دارد:

«وقتی انسان‌ها مریض هستند، نیاز به کمک دارند. مریض را

کمک کنید!»

یکی از اعضای ارشد پولیس که نقش میانجی را بازی می کند، به جان می گوید که با این عملش از حد گذشته و جزایش را خواهد دید. جان هم در جواب می گوید:

«وقتی تمام نظام از حدش می گذرد، من هم چنین می کنم.»

ریس پولیس شیکاگو حکم قتل جان را می دهد و جان در جریان درگیری با پولیس زخمی می گردد ولی فرد نشان زن را نیز گروگان می گیرد. تمام مردم شهر که در بیرون شفاخانه این صحنه را تماشا و حقیقت را پی برده اند، از عمل جان حمایت می کنند، ولی از جانب دیگر پولیس و دولت حقیقت را کتمان می کنند و عده ای از گروگان های آزاد شده را از صحنه دور می کنند تا رسانه ها و مردم واقعیت را ندانند.

در فرجام، جان تصمیم می گیرد که دست به خودکشی بزند و قلبش را به پسرش اعانه دهد ولی خوشبختانه که نام مایک در لیست شامل می گردد و قلب زنی که در جریان حادثه ترافیکی جان می بازد، به مایک می رسد. پدر و پسر از مرگ نجات می یابند.

محکمه امریکا، جان کوینسی ارچیبالد را به چندین سال زندان محکوم می کند ولی این عمل جان را مردم عام امریکا تقدیر کرده او را قهرمان می پندارند. زیرا فداکاری جان، نقاب از واقعیت دروغین امکانات برای مردم عام را پاره و تاثیرات خصوصی سازی خدمات عامه را افشا می کند. در سال های ۱۹۶۰ بیمه صحتی توسط دولت امریکا به بهانه نجات از سوسیالیسم و رشد اقتصاد بازار آزاد به بخش خصوصی سپرده شد که از این درک پول های کلانی به جیب سرمایه داران امریکایی ره می یابد.

در کشورهای جهان سوم به شمول افغانستان، مرگ صدها انسان بنا بر بیماری های ساده به یک امر معمولی تبدیل شده است شاعر انقلابی ایران، خسرو گل سرخی که توسط رژیم ضد مردمی شاه اعدام شد جهت شناخت از اجتماعش به سادگی بیان می دارد، «...باید که رنج را بشناسیم / وقتی که دختر رحمان / با یک تب دو ساعته می میرد...» و یا کودک ۸ ساله ی قندزی با وجود سرازیر شدن میلیاردها دالر به افغانستان، با یک سگ گزیدگی ساده جان می دهد.

گزارش‌ها

غلام رسول: اگر کار پیدا نکنم، مجبور به دزدی می‌شوم



غلام رسول که ۵۰ سال عمر دارد، فقر و گرسنگی در چهره چین خورده و لبان خشکش از دور نمایان است. او باشنده دشت برچی و یگانه نان‌آور فامیل ۹ نفره است. او که یک پایش معیوب است، با فروش نصور تلاش دارد تا برای اولادهايش یک لقمه نان پیدا کند. غلام رسول به مثل هزاران تن فقیر و بینوای دیگر، شب و روز را به بسیار دشواری سپری می‌کند. او در مورد زندگی خود چنین می‌گوید:

«در خانه ۹ نفر هستیم. سه روز پیش، ۱۰۰ پوری نصور گرفتم ولی تا هنوز ۲۰ پاکت آن هم فروخته نشده. در هر پاکت

برایم ۱ افغانی می ماند. دیشب هم اولادهایم گرسنه خوابیدند. بالاخره امروز مجبور شدم از همسایه، سه نان قرض بگیرم و تمام ما یک یک لقمه خوردیم و پشت کار برآمدم.»

غلام رسول از دوران حاکمیت تنظیم‌ها خاطرات بسیار تلخی دارد. او می گوید در آن زمان هفته‌ها نمی توانست از خانه بیرون شود و در ترس و گرسنگی به سر می برد. سرگذشت آن روزهای سیاه و وحشتناک را چنین بیان کرد:

«وضعیت بسیار خراب بود. هر دقیقه راکت و هاوان فیر می شد و ما از خانه‌های خود بیرون شده نمی توانستیم. نفرهای حزب وحدت در تمام کوچه‌ها و سر بام‌ها سنگر گرفته بودند. کسی را که در بیرون می دیدند یا به سنگر می بردند و یا می کشتند. به خانه‌های مردم به زور داخل می شدند و بالای دختران و زنان تجاوز می کردند. چون جنگ جریان داشت نه کار بود، نه آرد پیدا می شد و ما با شکم گرسنه زندگی می کردیم. اولادهایم از ترس راکت و مرمی خواب نداشتند. هر منطقه در دست یک حزب بود. مردم عادی از یک منطقه به منطقه دیگر نمی توانستند بروند، چون هر جای که گیر می شدند به نام دشمن کشته می شدند.»

غلام رسول می گوید طی یک هفته گذشته روزانه ۲۰ افغانی هم عاید نداشته ولی بدون بل برق و دیگر مصارف، باید ماهانه ۳۰۰۰ افغانی کرایه خانه بپردازد. وی با گلوی پر از بغض که به سختی سخن می گفت، از دولت فعلی نفرت شدیدش را ابراز می نمود. حتا دوران سیاه طالبان را نسبت به این دولت فاسد ترجیح داده، می گوید:

«در زمان طالبان در مندوی کراچی داشتیم و می توانستیم حداقل این قدر کار کنم که شکم خود و اولادهایم را سیر کنم ولی امروز وضعیت ما بدتر شده.»

غلام رسول می افزاید:

«همه می گویند که امریکا به افغانستان زیاد کمک کرده ولی من یک افغانی را هم ندیدم و نه در زندگی ام تغییر آمد. همه اش به جیب زورمندان رفت و آنان صاحب موتر، بنگله و بادبگارد

شدند.»

وی که با زندگی شکنجه‌بار دست و پنجه نرم می‌کند و از هر طرف ضربه خورده، از هیچ کسی دل خوش ندارد. او می‌گوید که انتظار روزی را می‌کشد تا افغانستان آزاد باشد و مردم فقیر دیگر گرسنه نخوابند.

غلام رسول می‌گوید که اگر زندگی‌اش به همین منوال ادامه یابد، مجبور می‌شود دزدی کند، چون نمی‌تواند گریه و فریاد اولادهايش را بشنود. هر روز که او به سمت خانه خود برمی‌گردد، کودکانش چشم به راه می‌باشند تا پدرشان چیزی برای خوردن بیآرد، ولی زمانی که او را با دست خالی می‌بینند، نومیدانه به انتظار فردا می‌نشینند.

جنايات ضدبشري توسط دولت اسرائيل و امريكا در فلسطين هنوز هم ادامه دارد!



از سایت‌های دیگر

از ناسیونال راسیسم تا مافیای عظیم بین‌المللی

نویسنده: حسین معارفی‌پور

منبع: رادیو کوچه، ۲۳ سرطان ۱۳۹۳



با پایان بازی‌های جام جهانی فوتبال، و غلیان احساسات ناسیونالیستی در قالب هواداری از تیم‌های ملی موقعیتی فراهم می‌آید تا به بررسی فوتبال به عنوان نه یک ورزش معمولی، بلکه یک صنعت مافیایی که توسط یک مافیای عظیم بین‌المللی به

اسم «فیفا» کنترل و اداره می‌شود، پرداخته شود. این به هیچ وجه به معنای مخالفت با ورزش نیست، بلکه سیاست‌های دولت‌ها در حمایت از مافیای فوتبال

مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

ورزش تا آنجا که به عنوان یک سرگرمی و یک وسیله برای گذراندن اوقات فراغت و خالی کردن انرژی است، نه تنها با هیچ منطقی مذموم برشمرده نمی‌شود بلکه کاملاً مثبت است؛ اما زمانی که همین ورزش از شکل ورزش خارج شده و یک شکل کاملاً مافیایی به خود می‌گیرد، که هدف دیگری جز پول‌سازی ندارد، موضوع بحث می‌شود.

فوتبال امروز در بین ورزش‌های مختلف در سطح بین‌الملل شکل یک مافیای



عظیم پول‌سازی و مکانی برای فساد دولت‌ها و سرمایه‌داران بزرگ شده‌است. بر طبق اطلاعاتی که منتشر شده‌است، فوتبال بعد از صنایعی چون نفت، اسلحه‌سازی و مواد مخدر رتبه‌ی چهارم را در گردش مالی بین‌المللی به خود اختصاص داده‌است! امروز دیگر فوتبالیست‌ها نه به خاطر علاقه به فوتبال، بلکه به خاطر گردش مالی بزرگ در این حوزه به فوتبال روی می‌آورند! تصور این را بکنید که یک فوتبالیست حرفه‌ای که در سطح بین‌المللی شناخته شده‌است، درآمد سالانه‌ی صدها میلیون دلاری داشته و این درآمد تا جایی است که کسی مانند ابراموویچ می‌تواند باشگاه چلسی و منچستر سیتی را بخرد و امتیازش را به اسم خود کند و قیمت بازیکنی مانند لیونل مسی ۱۸۵ میلیون

پوند انگلیسی ناقابل است.

جذابیت فوتبال به عنوان یک ورزش زیبا، باعث شده است که در بیشتر کشورهای جهان این ورزش رتبه‌ی اول در بین تمام ورزش‌ها را به خود اختصاص دهد. مساله‌ی دیگر سرمایه‌گذاری میلیارد دلاری (بیش از هشتصد میلیارد دلار در سال) از جانب مافیای بین‌المللی فیفا روی این مساله باعث شده است که دولت‌ها هم در سطح کلان (مسابقات جام جهانی و جام قاره‌ای) و هم در سطح خرد (مسابقات درون کشوری) روی این ورزش سرمایه‌گذاری کرده، تا از این طریق بتوانند به پول‌سازی و ایجاد یک بیزینس مافیایی کمک کرده و حتی بورژوازی را از روبرو شدن با بحران نجات دهند. جدیدترین اطلاعات که حتی در روزنامه‌های دست راستی و سطحی آلمانی زبان و انگلیسی زبان هم منتشر شده است حاکی از تقلب (Manipulation) آشکار در فوتبال و جام جهانی ۲۰۱۴ است. مغلوب شدن تیم ملی برزیل یکی از قوی‌ترین تیم‌های فوتبال جهان، آن هم ۷ بر ۱ در مقابل تیم ملی آلمان بر ظن به روابط پشت پرده دامن زده است. روزنامه‌های آلمانی از جمله روزنامه‌ی شپیگل آنلاین (Spiegel Online) اعلام کرده است که بنا به توافق روسای فیفا تیم ملی کامرون و غنا لازم بوده از دور بازی‌ها خارج شوند و بر اساس همین توافق فیفا، قرار بر این شده که به ازای هر باخت برای غنا به هر بازیکن ۱۷۰ هزار دلار امریکا داده شود!

امروز دیگر دولت‌های بزرگ از فوتبال با دو انگیزه‌ی مختلف بهره می‌گیرند:

دامن زدن به ایدئولوژی ناسیونالیسم و راسیسم برای تحمیق توده

«تیم ملی فوتبال» نشان اقتدار ناسیونالیستی دولت‌های مختلف است. اگر این دولت‌ها در گذشته جنگ و خون‌ریزی و استعمار به راه انداخته و همواره بر سر خاک و مرز با دیگر کشورها در جنگ بودند، امروز در کشورهای

متروپل، دولت‌ها از بیزینس فوتبال به عنوان ابزاری برای حفظ احساسات ناسیونالیستی، اقتدار ناسیونالیستی، میهن پرستی و غیره استفاده کرده و همواره تلاش می‌کنند، قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی و هژمونیک خود را با فوتبال به رقبای دیگر خود، نشان دهند. طرفداران تیم‌های مختلف، اگر امکانش را داشته باشند طرفداران تیم رقیب را با چاقو لت و پار می‌کنند. فیفا که خود نقش عظیمی در دامن زدن به راسیسم و ناسیونالیسم دارد، به برخوردهای راسیستی فوتبالیست‌ها و فوتبال دوستان به بازیکنان دیگر تیم‌ها «اعتراض» کرده است. اگر چه آمریکا در حوزه‌ی فوتبال هیچ‌گاه یک تیم مطرح بین‌المللی نبوده است، در این دوره توانست به جام جهانی راه یابد و به عنوان یک تیم قوی ظاهر شود. سرمایه‌گذاری آمریکا در صنعت فوتبال فارغ از این که تلاشی برای تحریک احساسات ناسیونالیستی و نژادپرستانه است، با منفعتی کاملاً اقتصادی و برای جبران بحران اقتصادی صورت گرفته است که در بخش دیگر به آن خواهیم پرداخت. در آلمان مخالفین نازیست‌ها آویزان کردن پرچم آلمان بر سر در هر خانه و روی هر ماشینی را نشانه‌ای از خطر بازگشت فاشیسم قلمداد می‌کنند و برخوردهای تند و وحشیانه‌ی فوتبال دوستان آلمانی و ادبیات تهاجمی که علیه طرفداران تیم‌های دیگر به کار می‌برند، همراه با عصیبت بیش از حد شان، خود، این واقعیت را نشان می‌دهد که همین «هولیگن‌ها» پتانسیل و زمینه‌ی تبدیل شدن به سیاهی لشگران فاشیسم را در آینده دارند و امکان بازگشت آدولف هیتلرها در میان طرفداران پر شور و شوق فوتبال در این کشور، کم نیست. فوتبال امروز برای دولت‌های بورژوا ناسیونالیست حوزه‌ی قدر قدرتی و «جنگ سرد» دیگری است. امروز طرفداران فوتبال از طیف‌های مختلف چپ و راست بر سر یک امر واحد متفق‌القول هستند و آن پیش‌برد منفعت ملی از طریق پیروزی تیم ملی کشورشان. خانم مرکل صدراعظم محافظه کار آلمان و نماینده‌ی حزب دمکرات مسیحی این کشور برای دیدن اولین بازی تیم ملی کشورش روانه‌ی برزیل شد و برای حفظ اقتدار ملی ملت ژرمن بازیکنان تیم کشورش را در ورزشگاه ریودوژانیرو همراهی کرد. باراک اوباما رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا هم برای بازیکنان تیم ملی کشورش پیام داده، دعا کرده و برای شان آرزوی موفقیت کرد.

فوتبال به عنوان یک حوزه‌ی عظیم پول‌سازی

امروز پول در همه جای جهان حرف اول را می‌زند، پول، نشان از قدرت و هژمونی دولت‌هاست. چین به‌خاطر داشتن همین پول «سیاه» تمام رقبای اقتصادی خود را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد و دولت قدرتمندی مانند آمریکا مقروض چین می‌شود. در صنعت فوتبال همان‌طور که گفته شد یک گردش عظیم مالی صدها و شاید هزار میلیارد دلاری در جریان است. گردش‌هایی که توجه تمام دولت‌ها را به خود جلب کرده‌است. تمام دولت‌های بزرگ جهان به طرز عجیبی به این صنعت مافیایی روی آورده‌اند و سالانه میلیارد دلار پول سیاه از این طریق به جیب می‌زنند.

محمد قراگزلو در مقاله‌ی خود تحت عنوان «قدرت سیاسی، پول و فوتبال» در تحلیل سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در جام جهانی فوتبال ۱۹۹۴ می‌نویسد:

«حَسَب ظاهر دو دهه تلاش کی‌سینجر و سرمایه‌داران آمریکایی نتیجه داده‌است و جام جهانی فوتبال در کشوری برگزار می‌شود که در تمام طول تاریخ خود حتی یک فوتبالیست درجه سوم نیز نداشته‌است. تیم آمریکا ناپلئونی صعود می‌کند تا در مرحله‌ی حذفی با تک‌گل روماریوی برزیلی حذف شود. چهار سال بعد - جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه - تیم آمریکا با دو گل از تیم فوتبال ایران هم شکست می‌خورد تا در همان مرحله‌ی ابتدایی دست از پا دراز تر باز گردد. نه کی‌سینجر و نه دیک چنی که تمام توجه خود را معطوف به گسترش فوتبال کرده بودند، به نتیجه‌ی مورد نظر نرسیدند. آنان و حامیان شان با این فرضیه‌ی درست به میدان آمده بودند که بعد از صنعت نفت، اسلحه و موادمخدر در فوتبال بیش‌ترین گردش مالی صورت می‌گیرد. کم و بیش سالانه رقمی بالغ بر هشتصد میلیارد دلار بدون مالیات.

بدون احتساب ارزش افزوده.»

قراگوزلو فهرستی از تنها چند نمونه از مبالغ نجومی معاملات فوتبالی ارائه می‌دهد و می‌نویسد:

«زین الدین زیدان، پانزده سال پیش با قیمت ۶۰ میلیون دلار به رئال مادرید رفته بود. دقیقاً معادل بهای یک فروند جت ایف.۱۴ رئال مادرید برای جذب کریستیان رونالدو ۱۲۰ میلیون دلار پرداخت کرده است. روزگار مرد گران قیمت "۶ میلیون دلاری" سپری شده است. ماسیمو موراتی (مدیر باشگاه اینتر میلان) که یکی از اعضای شاخص مافیای نفت اروپا به شمار می‌رود بخش عمده‌یی از وقت خود را به باشگاه فوتبال اختصاص داده است. برلوسکونی نخست‌وزیر ایتالیا (و مدیر اتم میلان) همین طور. کم‌ترین سرمایه‌ی آنیلی (مدیر باشگاه یوونتوس)، کارخانه‌ی فیات است. آبراموویچ روس که یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران حال حاضر غرب محسوب می‌شود، از طریق خرید امتیاز تیم چلسی و منچستر سیتی بخش قابل توجهی از سرمایه‌ی خود را بیمه کرده است. فعالیت شرکت‌های بیمه، اسپانسرها، تبلیغات، پخش تلویزیونی، فروش بلیط، مالیات؛ ترانسفر فوتبالیست‌ها، ساخت و ساز استادیوم‌ها و ایجاد اشتغال هنگام برگزاری تورنمنت‌های مختلف و رونق هتل‌ها و صنعت توریسم و شرط بندی... در مجموع فوتبال را به صنعتی پرسود تبدیل کرده است که در کنار صنایع نفت و سلاح و مخدر و سینما، حلقه‌ی اصلی تغذیه‌ی سرمایه‌داری جهانی را شکل داده و سیاست‌مداران اقتصادی را وارد میدان آن کرده است. (هنگامی که آ.ت میلان و لیورپول به فینال جام باشگاه‌های اروپا رسیدند بازار شرط‌بندی یک به ۹ به سود میلان برلوسکونی بود. نیمه‌ی اول بازی میلان با سه گل پیش افتاد و قهرمانی‌اش به قاطعیتی بی‌تخفیف رسید. درمیان دو نیمه شرط‌بندی یک به هفتاد شد. برلوسکونی سیصد میلیون دلار وارد این تجارت کازینویی کرد و روی برد لیورپولی

که سه هیچ بازنده بود و حرفی برای گفتن نداشت؛ شرط بست. و بلافاصله به مربی خود دستور داد که چه کند. نتیجه روشن بود. لیورپول در عرض ده دقیقه به میلان قدرتمند سه گل زد. برلوسکونی به جای جایزه ی ۷۰ میلیون دلاری فیفا و یک جام نمادین؛ هفتاد برابر آن ۳۰۰ میلیون دلار به جیب زد.»

فوتبال و فحشا



ما به جام جهانی نیاز نداریم.

ما به پول برای شفاخانه‌ها و معارف ضرورت داریم.

ظاهرا شاید رابطه‌ی مستقیمی بین فوتبال و فحشا وجود نداشته باشد، اما واقعیت چیز دیگری را نشان می‌دهد. واقعیت امر این است که فوتبال و بازی‌های جام جهانی نقش بزرگی در گسترش فحشا و حتا تن فروشی کودکان داشته‌است. رابطه‌ی فوتبال و

فحشا چیست؟ فحشا یا تن فروشی عملی است که یک نفر تن خود را در مقابل پول یا هر جنس دیگری به کس دیگری واگذار می‌کند. بر اساس قوانین بورژوایی در تعریف برخی از دولت‌های «دمکراتیک» این عمل عملی آزادانه و به دلخواه خود فرد است، بنابراین آزاد است. دولت‌های اسلامی راه‌های دیگری برای فحشای قانونی پیدا کرده‌اند تا از این طریق بتوانند پول به جیب بزنند، که از حوصله‌ی این بحث خارج است.

هنگام مسابقات جام جهانی، دولت‌ها سرچندین مساله سرمایه‌گذاری کرده و از این طریق همواره در تلاش‌اند تا بتوانند بر میزان افزونه‌ی اجتماعی خود بیفزایند. از هتل‌داری و رستوران‌داری و مشروب‌فروشی گرفته تا فحشا. آمار دقیقی از تعداد تن‌فروشان‌ی که در هنگام جام جهانی ۲۰۱۴ به ریودوژانیرو

برای تن فروشی منتقل شده‌اند در دست نیست، اما اعتراض سران فیفا به کشاندن کودکان به صنعت روسپی‌گری در برزیل خود ناشی از کمبود تن فروشان بالای هجده سال برای توریست‌های علاقمند به فوتبال و برای درآمدزایی در این حوزه است. در شرایطی که آمارهای منتشرشده از وضعیت وخیم کودکان و اشتغال و استثمار کودکان در برزیل صحبت می‌کند، دولت برزیل با سرمایه‌گذاری در عرصه‌ی فوتبال و ساخت ورزشگاه‌های مختلف برای جام جهانی هزینه‌های میلیارد دلاری متقبل می‌شود، بدون شک بدون بازدهی اقتصادی و تنها به خاطر علاقمندی مردم برزیل به صنعت فوتبال حاضر به متحمل شدن این هزینه‌ی سرسام‌آور نخواهد بود. دولت برزیل با پولی که برای ساخت ورزشگاه‌ها برای فوتبال در این کشور پرداخت کرده‌است می‌توانست به طور کلی معضلاتی مانند فقر، کار کودک و بهره‌کشی از کودکان زیر سن را برای همیشه در این کشور از بین ببرد، اما علاقه‌ی سرمایه به تولید سود بیشتر و حفظ مناسبات طبقاتی این اجازه را به مدافعان سرمایه نمی‌دهد.

در برزیل خشونت پلیس و تجاوز پلیس به حریم خصوصی شهروندان، کار کودک، فقر، حاشیه‌نشینی و هزاران معضل دیگر بیداد می‌کند، اما چرا دولت این کشور به جای پیدا کردن راه حلی برای این معضلات، آنچنان سرمایه‌گذاری عظیمی را در زمینه‌ی فوتبال می‌کند؟ پاسخ روشن است! آن‌ها در پی اشتغال‌زایی نه برای طبقات فرودست بلکه برای طبقات بورژوا و خرده بورژوازی این کشور هستند. دولت برزیل با سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی فوتبال توانسته‌است در زمینه‌های دیگری مانند حمل و نقل هوایی و زمینی، هتل‌داری، رستوران‌داری، مشروب‌فروشی و فحشا زمینه‌ای برای به جیب‌زدن پول کلان برای طبقات دارا و متوسط فراهم کرده‌است.

اما آیا فقر در این کشور با سرمایه‌گذاری در عرصه‌ی فوتبال از بین می‌رود؟ مسلماً نه. نه تنها فقر از بین نرفته‌است، بلکه اعتراضات طبقات پایین جامعه و طبقه‌ی کارگر به سیاست‌های دولت در دوره‌ی جام جهانی ۲۰۱۴ و قبل از آن حاکی از آن است که طبقه‌ی کارگر در این گردونه‌ی پول‌سازی سهمی ندارد.

سرکوب اعتراضات کارگری به برگزاری جام جهانی در برزیل حاکی از آن است، که دولت و سرمایه‌داران متحد دولت سهم اصلی را از این پول می‌برند.

فوتبال و سیاست

فوتبال یکی دیگر از عرصه‌های قدر قدرتی سیاسی برای دولت‌های بورژوازی است. سرمایه‌گذاری دولت‌های مختلف در این عرصه تنها به خاطر مسائل اقتصادی نیست، اگر چه اقتصاد تعیین‌کننده‌ی سیاست است، اما سیاست و اقتصاد در یک رابطه‌ی دیالکتیکی با هم بوده و هر دوی این‌ها می‌توانند بر یکدیگر تاثیر متقابل بگذارند. استفاده‌ی ابزاری از فوتبال به عنوان عرصه‌ای برای پیشبرد مسائل سیاسی بیشتر جنبه‌ی هژمونیک برای دولت‌های بورژوازی دارد. دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری در سراسر جهان از هر عرصه‌ای برای پیشبرد سیاست‌های خود بهره می‌گیرند. از عرصه‌ی استعمار، جنگ، اشغال دیگر کشورها تا رقابت در عرصه‌ی اسلحه‌سازی و صنایع زیربنایی تا ورزش. در بین ورزش‌های مختلف در حال حاضر فوتبال نقش یک ورزش همه‌گیرتر را پیدا کرده و بدون اغراق می‌توان گفت، این ورزش توجه نیمی از کره‌ی زمین را به خود جلب کرده‌است. بنابر این برای دولت‌های سرمایه‌داری که هر چند از لحاظ اقتصادی یک منفعت مشترک، که حفظ مناسبات کاپیتالیستی و طبقاتی است، را دارند، کشمکش‌های سیاسی بر سر هژمونی سیاسی در مناطق تحت نفوذ خود و افزایش حوزه‌ی قدرت از طرق مختلف و تاکید بر ایدئولوژی ناسیونالیسم در دنیای گلوبالیزه‌شده‌ی امروز در عرصه‌ی فوتبال خود را به برجسته‌ترین شکل ممکن نشان داده و می‌دهد. امروز برای یک آلمانی طرفدار فوتبال تیم ملی آلمان نقش ارتش آلمان در دوران هیتلر را ایفا می‌کند! برای یک پان ایرانیست طرفدار فوتبال تیم ملی ایران نقش سربازان گمنام امام زمان را ایفا می‌کند که با شعار «الله اکبر» خود را به گوشت دم توپ نظام جمهوری اسلامی در جنگ با رژیم بعث تبدیل می‌کردند، را دارد.

نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را در کابل و ولایات از آدرس های ذیل به دست آورده می توانید:

ننگرهار

شهر جلال آباد، چوک تلاشی،
مقابل گمرک کهنه
غرفه فروش اخبار و مجلات
جمیل شیرزاد
و
ولایت ننگرهار، ولسوالی خیوه،
کتابفروشی سیار

هرات

شهر هرات، سرک قول اردو،
جنب حمام ارغوان،
کتاب و قرطاسیه فروشی
عبدالجبار «یعقوبی»

فراه

ولایت فراه، کتابفروشی عزیزی، واقع
ناحیه سوم، مقابل
لیسه نفیسه توفیق میر زایی

کندز

جاده ولایت،
قرطاسیه فروشی محمد هارون

غزنی

ولایت غزنی، بازار سنگماشه، سرجوی
حوزه، کتابفروشی صبا

کنر

ولایت کنر، چغانسرای،
سرک قوماندانی،
کتابفروشی احمد ظاهر

کابل

نمایندگی انجمن نویسندگان افغانستان
جوار پارک تیمور شاهی
و
جوی شیر، کتاب فروشی صافی حیات
و
چهار راهی صدارت، شرکت کتاب
شاه محمد

بلخ

شهر مزار شریف، چهارراهی بیهقی،
پوسته خانه شهری
کتاب فروشی عبدالغفور عرفانی
و
چهارراهی بیهقی،
مقابل نشنل بانک پاکستان،
کتاب فروشی فیروز

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛ اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را به دل دارید؛ اگر می‌خواهید علیه جنایات و خیانت‌های اشغالگران و نوکران میهن‌فروزشش نقشی ادا کنید، به «حزب همبستگی افغانستان» بپیوندید و در تکتیر و پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیع‌تر بکوشید!

آدرس: پست بکس شماره ۲۴۰، پسته خانه مرکزی
کابل - افغانستان

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیسبوک: facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

تویتر: twitter.com/solidarity22

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌هواداران و دوستان‌انش اتکا دارد. با کمک‌های نقدی تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917

حمایت پدرخوانده از پسر ناراضی اش!

صفحه ۲۵

جنرال حمیدگل، رئیس سابق آی.اس.آی:

«در آن زمان [۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵] در مهمانخانه احمدشاه مسعود زندگی می‌کردم و عبدالله وظیفه داشت که از من مراقبت کند، بنابراین او را تقریباً هر روز ملاقات می‌کردم.»

